

دستور موقوفه دارالکتاب

۸۷، ۶۴

15x20

نام کتاب
اسم العلاج مسانده

کتاب الطب

مؤلف: امیرالعلاج امان الله خان فیروز خان

۱۸۹۵۳

۲۱۰۱۱۸



276

۱۷۶

499

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	۱۲ العلاج	
مؤلف	امیرالعلاج امان الله خان فیروز خان	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۱۰۱۱۸
شماره قفسه	۱۸۹۵۳	

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۹۵۳	

15x20

نام کتاب
اسم العلاج مسانده

کتاب الطب

مؤلف: امیرالعلاج امان الله خان فیروز خان

۱۸۹۵۳

۲۱۰۱۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	۱۲ العلاج	
مؤلف	امیرالعلاج امان الله خان فیروز خان	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۱۰۱۱۸
شماره قفسه	۱۸۹۵۳	

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۹۵۳	

15x20

نام کتاب
امم العلاج مساهله

کتاب طب

مؤلف: امم العلاج امان الله خان فيروز خاں

۱۸۹۵۳
۲۱۰۱۱۸




۱
۱
۸
۸
۳
۹
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱

276

27

۱۷۶

۴۹۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	۱۲ العلاج	
مؤلف	هکیم امان الله خان حسینی	شماره قفسه ۲۱۰۱۱۸
مترجم		
شماره قفسه		۱۸۹۵۳

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۹۵۳	



خطی
۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 التي
 فيها
 فوائد
 كثيرة
 لعل
 من
 يقرأها
 ينال
 بها
 ما
 يشاء
 من
 الله
 عز
 وجل
 آمين



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 التي
 فيها
 فوائد
 كثيرة
 لعل
 من
 يقرأها
 ينال
 بها
 ما
 يشاء
 من
 الله
 عز
 وجل
 آمين

هفت اقلیم از خاک جود و صف دلش برین نعل
 مترنم است **خرو** که جهان گیر شاه دست خدای **بیت**
 آینه ره نمای خدای **سلطان** سلطان خاقان **خوار**
 شمس اندک و مصباح اراضی نور الدین محمد جهانگیر
 باشد عاری بران منوط است اهل فضل و انصاف
 در درگاه ملائک تا به جیل فضایل شغال اندوده هم یک
 بقدر زورش دور یافت نصیحتی کند که باید بودی ازا
 دولت بیداری بر روی روزگار ماند لاجرم پست
 عقیدت کرن و هفت طایفه فانه را دارادت این
 امان بقدر خطبت بانه زاهدان غیر و زنگ این
 خواجهان خاتمان سپه سالارین بنیور یک نفر

مقتضای مزاج دانی در شناختن سی و چهار نوعی و در کما
حقیقی نقیضت و تناسل و در امور دانی و فاعله و فاعله
و اضافی نام نموده تا لایف این قواعد و ترتیب این
که چون نبات انفعش را کند بود در سینه و شش
ست و شش و الف بر دانه شش عقده و درین مجمع
ساخت و سی کرد اندی نام العلاج و مرتب نمود بر عقده
و شش و باب و شصت و در فصل و فاعله نام را نشد
با نظر العین و فاعله بر ابرار العالمین **بسم** کتاب
امم العلاج **مقدمه** در بیان استغفار و احتیاج
باب اول در احوال غلظها و لینیط طبیعت و صفا
طبیعت و تضایق دادن جلاب و موانع اسهال و قوت

اسهال

اسهال و اسباب سهل و کما داشتند قوت درین باب
ده فصل است **فصل اول** در احوال غلظهای از قوت
اجمال **فصل دوم** در لینیط طبیعت **فصل سوم** در تضایق
یعنی تضایق طبیعت و سبب آن **فصل چهارم** در تضایق
قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانع
اسهال **فصل ششم** در بیان اوقات سهل **فصل هفتم**
در اسبابی که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود
فصل هشتم در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از
جلاب بکار دارد **فصل نهم** در کما داشتن قوت
کسی که سهل و دهند **فصل دهم** در کسانی که بدین
سهل قوی توان داد و در کسانی که بدینان سهل

قوی داد **باب دوم** در مضایقات اخلاط اودیة مفوده
سهل اخلاط و ملین بطین و خنج ثقل و اودیة مفوده
سهل است و در او که یک طریق غلط را می کشد
و یک طریق سهل میکند درین باب یازده فصل است
فصل اول در مضایقات و مضایق عبارت از آنست
که معتدل سازد و تمام غلط را **فصل دوم** در مضایق خون
فصل سوم در مضایق صفرا **فصل چهارم** در مضایق بلغم **فصل پنجم**
در مضایق سودا **فصل ششم** در اودیة مفوده سهل اخلاط
فصل هفتم در اودیة مفوده سهل سهولت سودا **فصل هشتم**
در اودیة مفوده سهل بلغم **فصل نهم** در احوال
اده مایه صفرا **فصل دهم** در اودیة مفوده ملین بطین

در اودیة مفوده

فصل دهم در اودیة مفوده
که سهل اخلاط باشد

و خنج ثقل **فصل اول** در اودیة مفوده سهل است
فصل دوم در اودیة مفوده سهل است که استغفار کند و کما
بجوشن کشد **فصل سوم** در اودیة مفوده سهل است که کلام از اودیة
یک طریق سهل میکند **فصل چهارم** در اودیة مفوده سهل است که بعضی
ادویه سهل است **باب سوم** در طریق نختن جلاب مخدر
و اقیه و اغذیه مناسب اخلاط اربع و طریق داد
جلاب درین باب شصت فصل است **فصل اول**
در طریق نختن جلاب **فصل دوم** در بیان پرهیز
در خوردن جلاب **فصل سوم** در مخدرات و اقیه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع **فصل پنجم**
در دادن جلاب بطریق کلی **فصل ششم** در طریق داد

جلاب صفا **فصل هفتم** در طریق دادن جلاب بلفم
فصل هشتم در طریق دادن جلاب سودا **باب چهارم**
 در آنکه اسهال را کی باید باز داشت و ندارد و علاج
 عالمانی بد که در استفراغ بدید آید و اندر باز داشتن
 اسهال چون اخراط کند و علاج دارد و بی اسهال که
 کند و درین باب چهار فصل است **فصل اول** اندر
 اسهال را کی باید باز داشت **فصل دوم** اندر ندارد
 و علاج عالمانی بد که در استفراغ بدید آید **فصل سوم**
 اندر باز داشتن اسهال چون اخراط کند **فصل چهارم**
 در علاج آنکه دارد و کار نکند **باب پنجم** در آنکه دارد
 اسهال با مل تنعم بکونه دهند و چون دادن جلاب

بکدام

بکودکان و سیران و کیف خزان چون ایضون تنگی
 و شریانی و جلاب دادن بمردم زخمی و انبهای کیت
 دارند و دادن جلاب بکودکان و درین باب است **فصل**
فصل اول در دارد و بی اسهال که با مل تنعم دهند **فصل**
 در دادن جلاب بکودکان و سیران **فصل سوم**
 در دادن جلاب بکسانی که عادت خردن کیف
 دارند چون ایضونی و تنگی و شریانی **فصل چهارم** در داد
 جلاب بمردمی که زخمی باشند **فصل پنجم** در دادن
 بمردمی که است دارند **فصل ششم** در دادن جلاب
 بکودکان **باب ششم** خرقه نون اودی سهله و مقدار
 شربت آن و مرکبات آن مثل عسل و گلاب است

صالح

فصل اول در قانون اودی سهله و مقدار شربت
 آن **فصل دوم** در شریط و مرعات ترک سبل
فصل سوم در اینختن دارد و بی اسهال **فصل چهارم**
 در ذکر معاینه اسهال **فصل پنجم** در ذکر معیبات اسهال
فصل ششم در نقوعات اسهال **فصل هفتم** در نقوعات
 اسهال **فصل هشتم** در نقوعات اسهال **فصل نهم**
 در سببجات اسهال **فصل دهم** در ایاریجات
 اسهال **فصل یازدهم** در بطونجات اسهال **فصل چهاردهم**
 در حرارجات اسهال **فصل پانزدهم** در شریطهای اسهال
فصل شانزدهم در اتراف اسهال **فصل هجدهم** در تنجیر
 شیاهای اسهال **فصل نوزدهم** در تنجیر حقیقههای اسهال

فصل دوازدهم
در اطرینجات اسهال

نقد

فصل بیستم در طایفه های اسهال **فصل بیست و یکم** در اودی سهله
 سهله سر از طبایع **فصل بیست و دوم** در تدبیر ساق و مار الجین **فصل**
 در لطافت سبیل اسهال اخراط اربع بطریق کلی **فصل**
 در بیان استفراغ و حباس استفراغ عبارت از
 گردن مواد و فضول بدن است و حباس عبارت از
 ماندن مواد است در بدن و استفراغ بر هفت قسم است
 اولاد النوع آن نیست **اول** فی کردن **دوم** خون
 بردن کردن و این شش وجه است **۱** قصد **۲** حجاب
۳ انکدن خلوص **۴** شریط اذن **۵** در ادرار طشت
 و نفاس **۶** رعاف **سوم** راندن شکم و این نیز بر شش
 وجه بود **اول** خوردن دارد و بی اسهال **۲** ملین **۳** شیاه

نهان **۴** حقه کردن **۵** طلب شکم کردن **۶** گرفتن چیزی
 در دست چهارم از اندن بول که از او در او گویند و این
 نیز بر چهار وجه بود **۱** بخوردن چیزی قدر **۲** با احتیاط **۳**
 بطای چیزی بر جوشانی **۴** استعمال چیزی در راه میل
 که اعتدال و چکانیدن **۵** خوردن عرق و آن نیز چهار
 وجه است **۱** بخوردن چیزی **۲** داشتن تن بر نجاسی
۳ ریاضت عینیت **۴** گرم پوشیدن تن و این هر پنج
 قسم است و قوی اند **۱** خوردن مخاط **۲** خوردن لعاب
 و استخوان بر دست است ثانیاً طبعی و غیر طبعی **۳** خوردن
 ضروری و رطوبت اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاط و
 و نفاس از نجاری معتاد و ضروری در بعضی اوقات مثل نما

طبعی نیز

۴۴۴۴۴

و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال و رعاف و از راه
 بول و عرق طبعی که با فراطیب و و از حد طبعی گذشته باشد
 و در احتیاج با احتیاط ظاهر است که بدن را چاره است
 از نگاه داشتن غذا و بدل یا تحیل و مد و نمودن حد
 و احتیاج با احتیاط است که ماکولات و مشروبات
 تمام جز بدن نشینند بکلیت هر غذایی و مشروباتی
 و حیث انداختن در بدن میماند که بر دفع بعضی طبعی
 قادر است بطریق بر از بول و عرق طبعی و نجاس
 غیر محسوس دفع می نماید و بعضی از آن قبیل است که طبعی
 بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکلیت
 و کیفیت ضرر رساند و سبب بیماری می شود و در ام

واجب دفع

و سده و قتل بدن شود و این چهار حکام طبیعت تمام میشود
 بعد طبیعت که آن فصل جمیع را پیش از آنکه اثری بدارد
 ظاهر شود و دفع کند خصوصاً در بدن جماعتی که ریاضت
 و تعب نه نمایند و در خوردن غذاهای کثیر الفضل
 خود را نگذاشته اند پس با قیاس است که تقدیر احوال بدن
 نمایند اگر فضل بدن بر وجه معاد و دفع شود معلوم است
 که آفتی در قوی و جاری نیست و اگر از حال طبیعی
 باشد سبب آن معلوم نمایند و باز آن مشغول شوند
 و جانبی که مستطعم می دارند و اگر ببینند که طبیعت محض
 شده بر اثر قدرت عادت نیاید به صورت نماید در
 آن مچنین در بول و دیگر فضول **باب اول** در احوال غلظ

در غلظ

و لئیت طبیعت و اعتبار طبیعت و تصحیح و دادن غلظ
 و موانع سهال و سباب سهل و نگذاشتن قوت دورا
 و ده فصل است **فصل اول** در احوال غلظها از ردی اجمال
فصل دوم در لئیت طبیعت **فصل سوم** در حیاس
 طبیعت و سبب آن **فصل چهارم** در تصحیح قیاس
 کلی در دادن غلظ **فصل پنجم** در موانع سهال
فصل ششم در بیان اوقات سهال **فصل هفتم** در بیان
 که حیثیت آن دادن غلظ و جذب میشود **فصل هشتم**
 در تفسیر غلظ که پیش از غلظ و بعد از غلظ بکار دارند
فصل نهم در نگذاشتن قوت کسی که سهال باشد
فصل دهم اندرک فی که بدیشان سهال قوی شود

داد و اندرک فی که بدیشان سهال قوی توان داد
فصل اول در چیست بر طبیعت که اول بدانند که غلظ
 و چند اند و فرق میان غلظ طبیعی و غیر طبیعی بجهت طریق
 توان کرد و باید دانست که غلظ رطوبتی است اندر تن
 مردم روان و با لکهاه طبیعی او در کماست و اندر آنها
 که میان ایشان تنهی باشد چون معده و پیر و زهره و
 افلاط از غلظ اخیره و بعضی از غلظها که نیک باشد و بعضی
 بد **پنج** نیک باشد است که اندر تن مردم افزاید و
 باذن خالق در وقت حاجت با احتیاج صرف نماید
 و آنکه بد باشد است که بدن کار نشاید و این غلظ است
 که تن را از این پاک کردن واجب است بدوهای سهل

در غلظ

و بهر غلظهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و صفرا
 و سودا و این افلاط در بدن ضرر نیست مگر غلظ
 که هر چند خون غلظی نیست که از با و می سهال توان
 از خارج کرد لیکن غلظ از احوال خون که شریف ترین افلاط
 درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید **فصل** طبیعت
 آن کرم در است و هر خوردنی که خورده شود و آنوقت
 غذا کرد که خون شود و خون نیز طبیعی باشد و غیر طبیعی
 اما طبیعی آن بود که در سطرپی و تنگی مستدل باشد و در
 شری و غرضش بود و چنین خون از بطن معتدل خیزد
 و از غذای مستدل مسمغعت خون است که تن را
 پرورش دهد و از حرارت و قوای طبیعی و حیوانی را

۱۰

یاری و به تاه قوت کار خویش تمام کند لیکن خون
 غیر طبعی و کوبیده می آید باشد که مزاج او بکود و تن
 شود چنانکه گرم تر شود یا سرد تر می آید چیزی بوی
 پیامیزد و دوم آنکه صفای زرقنی یا سودای زرقنی یا
 زرقنی پیامیزد و از انبساط که دیدن سبب بوی در
 و فرود او بکود و بلغم بود قسم است طبعی و غیر طبعی
 اما بلغم طبعی غذا نیست خام که حرارت غریزی و قوت
 طبعی از تمام نکواریده باشد و این نوع بلغم چون حرارت
 اصلی و قوت باطنه قوی تر گردد بکود و غذا سازد
 از بهر آنکه غنیست با چربی و رنگ است سفید باشد و سبب تر
 از خون باشد و هیچ فرود ندارد و طبع او بقیاس خون

۱۶۰

و صفای او باشد و از دیگر کار تبارک تعالی بلغم را با یکدیگر
 فاسد میداند و چنانچه صفای سودا را و اندر همتن پرا
 گذشت همچون خون از بهر آنکه بلغم طبعی شایسته خون
 و تن را بدان حاجتهای ضروری بسیار است **سیمی آنکه**
 هرگاه سیمی اخذ که غذا با غذاها و برتر رسد نزدیک هر
 اندامی چیزی از آن حاصل باشد که حرارت اصلی و قوت
 باطنه که هر اندامی را هست روی بدان رند و از آن
 تمام میسرند و بکود اند و غذا گردد و حاجتهای مذکور در
 و سودا غنیست و حاجتهای از آن بیشتر است که درین
 نمی گنجند و این آنکه تقابلهای یک حاجت نموده **باید**
 که هرگاه حرارت که کمتر باشد و قوت باطنه ضعیف

بلغم بسیار تولید کند فاسد اگر غذائی سرد تر بخورند و بلغم
 با طبعی چهار گونه بود یکی سخت تنگ است که از انبساطی گویند
 و دومی سبب است که از انبساطی نماند **سیوم** چون بکینه گدا
 که از انبساطی خوانند **چهارم** سبب است از همه که از اجعی
 گویند و بعضی از بهر آن شود که اندر بندگاه و در باند و آنچه
 لطیف تر است از دی خارج شود باقی بعضی اند و فرود یک
 سببی دیگر بکود و آنچه تنگ است ترش باشد اگر حرارت
 اندک باشد رسد و از انبساطی ترش شود و چنان
 که اهرای میوه و شیر از حرارت هوا بکود و ترش شود
 و باشد که حرارت قوی تر اند روی کار کند و چیزی
 بادی پیامیزد و از انبساطی کند و آنچه سبب باشد سبب

سیمی

سیمی و فاسی است و اگر سبب بر ماندن سبب شود
 و صفای سوسه یا بادی پیامیزد و دوری کار کند فرود
 نماند باشد و اگر سودا بادی پیامیزد و فرود آن ترش
 شود و بعضی بود که دیگر از انبساطی شد و اگر چنان فاسد
 باشد سرد تر از بهر انواع باشد فاسد **و کوبیده**
 بود طبعی و غیر طبعی اما طبعی فاسی است تیز و گرم و کوبیده
 از خون از بهر آنکه وی کفک غنیست و رنگ
 فاسد او زرد است و طبع او گرم و خشک است
 و فرود او تنگ است و تولید او اندک باشد چون
 از بهر سردی اند بعضی از دی با خون اندر که با بکود
 بجهت و مصلحتی می آید اگر چه خون فاسد و انبساط

صفوا از دروان ترست و اندر حق مردم گذرانی بار
بسیار است پاره صفوا بادی میامیزد و در مجاری دین
برود با خون و سیب تری بدان گذرانی تنگ گها
بار یک نفوذ تو اند کرد و بعد از آنکه خون را از آن
مجاری گذرانند حرکت رجع القهقوی بآنی که بیدرت
فقط بعوض رفته برکت یکدیگر می آید و **دوم** آنکه تا اند
که اعتدال او است که بهر ه تا مریه بار صفوا با خون
آمیخته نثار او شود و چون شش که تناری از اریه گوشت
فایده دیگر از صفوا آنکه در اخرنیه است با یک سوسه
و آن زهره است تا اندران قرآن فطمنه که در جمیع شود
از بهر دو کار یکی آنکه زهر اند است که نذای او صفوا

72

یابد که باشد تا سخت این خزانه غذای خویش نابد
نوز با وی آمیخته باشد بیاید **دوم** آنکه تا یکی صغرا با او
اندر همه تن پراکنده نشود که اگر یکی صغرا با خون اندر
همه تن بر فقی انداخته ا که نباید که غذای آن صغرا با
از اعتدال بیرون شوی همیشه مردار از دهان تلخ بود
و نه معلول بعلت شدیرقان شوی **و یک** آنکه این
صغرا که در زهره گرد میشود از وی بروی خود می آید
و روها را از بلغمها سطر و از غلظتها میشو و تیریزان
عضلههای مقعد را خردید هر تا **دوم** حاجت بر خیزند و
و نباید دست که تولد این غلط بیشتر اندر وقت
خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان که کارها

باینج کنند و در امت چیزهای گرم خشک نمایند و در
 این صغوا تا خدائی بود که باره خون اندر کما بگذرد و با
 برسد و آنچه باشد اندر آهره شود و از آن برده و در آید
 طبعی بود و هر چه کمتر باشد نیز ازین باشد سبب بیماری شود
 غیر طبعی است و همچنین اندر گرمی خشکی از اندازده پرو
 نشود و یا نیز با بونیاز و طبعی باشد اما صغوی طبعی یک
 حال او آنست که بار طبعی بیامیزد و رنگ از رزوی
 باز پس تراید و است از نیز کمتر شود و هر گاه که از خون
 تمام جدا شده باشد رنگ سرخ باشد و طبیبان از آن
 گویند و این مذہب بعضی طبعی نباشد و بدان گرمی بود
 که صغوی مانع باشد و هر گاه که بلغم صغیر با وی بیامیزد و کم

اکثر شود و هم سطح گردد و مثل زرده خای مرغ و طبعیان از آن
محلی گویند و نوعی از صفراست که تولد از دست اندر معده
گرم باشد و در لون سبز بود همان گند یا طبعیان از آن
کراتی گویند و از صفرا کراتی قتها تولد کند از بهر آنکه
طبیعت از زرد از معده دفع کند یا قی یا با سهال
و باشد که این کراتی یا گونه دیگر از صفرا بیامیزد و بسوزد
و رنگ و طبع رنگار شود و طبعیان از آن زنجیری گویند
بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر دارد و
و باشد که نوعی از صفرا بسوزد و سطح و سیاه شود از آن
صفرا سودائی گویند و در لون سیاه باشد و نیز
در سرد و مکس کردن کند و در زمین را بچشانند و هر جا

که بگذرد بسوزد و بر آتشیدن و با این همه تری از بخاری
این بیشتر تر باشد حال این و حال از بخاری همچون
چوبی باشد که بسوزد و در آن گشت کند هرگاه که در آب
نیم سوخته شود و هنوز اندکی تری بادی مانده باشد
و در تری در وی مانند خاکستر سفید شود و صفای
رنگادی همچون آرسنیاپی اندر که گشته باشد تا رنگ
رنگاری بار آید و این از نهایت سوختگی باشد لا محرم
طیاج پذیر باشد هیچ وجه و **مصلحت** **سود** و آن نیز
و گوشت بود طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی در وی است
و بدین سبب بطر تر در آن ترازدست و طبع از طبع
رنگین است سرد خشک و رنگ سیاه است و عرق او

بگذرد

همچنین است از تری و تری و زایل کشیدگی و تولد او
اندر هر یک باشد و چون از فکر کردن آید پاره از وی باجو
اندر هر یک باشد و از هر دو مصلحت یکی آنکه هر بعضی
اندر آنها از دست که اعتدال آن اندام است که گدا
انها زن می باید باشد که بهره تمام از سودای بادی
اصغر بود و آن استخوان است و دم تا خون بدو
گردد و هرگاه که اندامها رسد و غذا گردد و نهاده اند
بر جای ماندن چنانچه بر صحت است که هستی خضر فاک اند
هر قتی از هر است تا قتی پاکیزه باشد چه سودا طبع
و از دو یک باید است که چنانکه صفرا و زرد است
که اندر وی گرد آید سودا را نیز زرد است بر او

و این نیز است تا غرضی که آید از هر یک که بر زرد است
که غذا را سودا باید که باشد تا این اندام غذا را خویش بابد
و یک که سودا با خون اندر هضم پیچیده شود و نایب
و یک که صفرا سودا از هر یک رسیده شود و از راهی
که میان هر دو دست تا سر حده را قوی کند و بخار و
و از زردی غذا پذیرد و تقویر و تدبیر از یک کار جل و علی
اگر اعتدال باشد که خون را قوی کند و با خون برود و اندامها
از وی نصیب خورش بر گیرند پاره پاره و آنچه کار او
بکند طبیعی باشد و هر چه در این اندامها افزون تر و کمتر باشد
غیر طبیعی بود و از بیماری خضر و تولد سودا بیشتر اندر
مصلحت خضر باشد و در حسن که است کاین شود و از غذا

ادامه

سرد خشک خضر و خاصه که کارهای صنف با این گسترده
فصل در لیت طبیعت هر دو از آب طبیعی
وضع بر زرد و نوبت است که فضل غذای لیلی و نهاری
وضع کرد و بحسب عادت متغیر شود بعضی باشد که در تری
بکثرت زیاد و در چند چنان طبیعت نرمی پیدا کند
و در آن گردد صنف بدن و خشکی عضای پیدا شود
و چون متعادلی شود بدن تشنج و کزاز بکشد و در آن
کند و سبب آن صنف است که باشد یا خوردن غذای
نرم خورق یا دفع مواد یا سده یا ساری یا علاج مشغول
باید شد و در سدی مفتحات قابض مثل بر کار دارد
و در رقیق قابضات و قابضات بعلل آرد و او

تغیبت کند و متعجب بماند بر معده طبع کند و از آنجا که
بر جمادات معده در تغنیست معده و خشم و غل نام دارد
و اگر سبب از زخمه غلط و غلط و سوز باشد یکسبب است
و مقویات و مضعفات و مقلحات از آن باشد
و اگر طبیعت سرد باشد شیر و مسکه اند و اقل غذا سازند
و سببهای درخواب اندازند و غسل و زنجبیل بر در
سازند و اگر احتیاج زیاد شود شیان خیار
شیر یا شانی که از نمک سنگ و گل خلی و صابون
و مسکه ساخته باشند بر دارند و اگر از آن احتیاج زیاد
شود و حقیقت نرم که در ده را از نقل پاک سازد و مثل آب
سبوسن آب یک چغندر و در آن یک عدد و شکر و خور

دندر

و نمک نمک نمایند و اگر کرم بسیار باشد آب که بر در
ارسی داخل کند و اگر تمام بدن مضمحل باشد لایق است
که غلط غالب فتح کند و اگر خون باشد که کل باشد
و اگر کس و زبان و وقت سادست نمایند و لایق
بجاست کنند از اخذ عین و ساین که قائم مقام
و اگر صفو اعلی باشد با آب انارین و قند و آب سرد
و بر کچین باب طایفه زرد و کچین و آب سرد طایفه
کند و اگر غلط سودا باشد کچین و صیتونی و آب
شاهانه و سبب است و اگر غلی باشد یا دره میوای
شسته و در هفت یکبار یکبار و شستن معده و در ده
و صعب پاک سازد و در طبوبات معده را را پاک سازد

شرقی چهارم است و زرد و سوز مسکه که کوفه مفید است
یا ناره که معده و در ده و صابون از سودا پاک
سازد و با و بشکند و سوز دیگر و دیگر زکات و در ده
نمک پدید آید و همین صاف کرد و در ده و جانی و صیت
کک پدید آید و غلیم دفع کند و نمک از آن میسون از هر یک
چهار درم را زبانه ناکو او اصل السوسن را شسته
انشتون از هر یک درم مسکه سیل در صیت
از هر یک درم صیت و طریقی درم او و کوفه و صیت
شرقی از دو درم تا سه درم است اگر صفو اعلی
چسل و اگر سودا اعلی باشد چند درم صیتون و اقل
داخل کند و با آب لنگه یا بودینه نوری بخورد و اگر کرم

دندر

هشت باشد مثل ازرق و دو دانک داخل کند و با مطبوخ
مناسب بخورد و صاحب کامل گوید این و در اعلی القدر
غلیظ النفع است اگر بر وجه لایق استعمال کند **فصل**
در دفع کرم و کرمی در ده و در ده و در ده و در ده
هر غصه که میسر شود و سبب است که در اعانت آن غصه و در
انرا و افواج و از آن بهر طریق که باشد و بعد از آن بتیال
مراجعه آن غصه و در ده و در ده و در ده و در ده
و اقل یا غایبی و کذا و کذا که آن غصه زدن شود و در
شکستگی رسد و دیگر که در اعراض غیر غصه شل است
و او را درم اگر تواند اقتضای بر روی و امد کند یک
بر غلای و دوائی و الا آنچه مناسب وقت و فصل و مراج

بشخص خود و اگر غلیم عابت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

صفت قوت این تن و از قوتی که در این بدن است
 عدم نفوذ مظهر است بهم که در خون او در بدن و از
 اهل قلب است حرارت و مین و امیاسات قبل از تنقیح
 بهینه حرارتی و بهینه معاد و در سستی و سستی
 و از اصحاب روح قبل از تشکیل و از گرم و از اسرار
 و العروق و حرارت جسم و از ضعیف القلب و بهینه قوت
 خشی و از ضعیف المعده و بهینه عدم قبول و از قوت
 خشیان و سستی و از ضعیف الاغشیه و بهینه ضعف جسم
 و از لا نه و اهل مین و بهینه قوت و از اصحاب اعضا
 نفتی و بهینه تحلیل روح حیوانی و از مردم فریه
 بهینه غریابت و بهینه و از کسی که از اشع گویند

الحضرة

که شخصی سهل خورده باشد شتر می دروست از شتر شود
و همان برآید بدین جهت است که لاغر و نحیف القوه را
در کار و شتر بای کم سهل نمیدهند **فصل ششم** در بیان
اوقات سهل جانیکه بهترین وقت جلاب داد
آنجا که اوقات بیمار و باریک است بیمار بواسطه آنکه خلط
بر کت آمده و دود مهیاء شده و مانند آتش آفتابی
وضع می توان کرد و مانع شود از حدت امراض بیمار
که بواسطه حر لطیف آمده و بر کت می آید مثل مهیا
و ضایق و احرام و شوره اما متعدد دوران اولیست از
جلاب و آن بواسطه آنکه بیمار مناسب در جهت روح
مناسب نیست و دوران هو بغیر از خون طلع و دیگر کت

FM

می آید لطف چون بعد از بهار تابستان است آن
 نیز فصل است پس طبیب بهما ضعف می باشد و باین جهت
 طبیب بسیار سست بود و بواسطه اکل اقلام فواکه
 سرد خنده بهر سیده و بعد از این نیز سست است و در
 کثرت سرما که حرارت مزاج اندوز می شود و قوت
 اطعمه غلیظ خورده میشود و بدل از فصل است و فصل
 میشود و طبیب باین دفعه امراض بهار میشود و اما در
 هر وقت ضرر شود بحسب ماه و صیقلی ماه و صیقلی
 هیچ سودای حرق فصل باین فصل بل دفع آن
 در فصل است بهر آنکه گشته می باشد و صفی ماه در آن
 آونی نفسی یافته شود دفع باید کرد از بهر آنکه از یاد

الان

در اوقات بهر سید و باقی را نیز حرق بسیار و در فصل
 بلغم نام و غلط سودا که جسته تا وی ایام در یاد می پس
 بهر سید و بواسطه آن غلط و لغات کسب کنند
 پس آنچه استعدادت دفع شود و در حال دفع
 و از جهت است که طبیب سودا را با بجز نشین کرده اند
فصل دوم در سبانی که بجهت آن واجب میشود
 و آن طبیب و آن ده فصل است **اول** استعدادت
 چون علامات استعلامی باشد سهل بدید بعد از
 دفع صیقلی بری بنف و سنگینی سردی شربت از بهر
 بلغم که در معده باشد و اگر علامات استعلامی در معده
 خدا در ظاهر بود بهر سید سهل بدید آنچه بمقتویات

در فصل استعدادت در فصل استعدادت

علاج کند و قوت باید که اول طبیب میند که چاروت
 و از ویانه اگر قوت دارد و در طبیب بهر سید اگر ضعف
 و از ویانه میند که چاروت و از ویانه میند که چاروت
 طبیب است **سوم** بهر سید که در فصل استعدادت قوت
 سهل است بواسطه آنکه اگر فصل را سهل است
 از بلغمین و نشو و نما باران و در فصل استعدادت
 و فصل را طبیب و حرارت غریزی که در فصل است
 بدو نتواند و در فصل است و فصل است و فصل است
 و قوت و اگر فصل است و فصل است و فصل است
چهارم فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است

در فصل

سهل کار بر نیا اگر سهل است و فصل است و فصل است
 سرد و فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 عبارت از شربت است بدانکه اگر شربت ضعیف دی که
 و فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 مگر آنکه بیماری که فصل است و فصل است و فصل است
 باشد آنجا می توان داد و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است
 فصل است و فصل است و فصل است و فصل است

۲۴

قوی و در بیمار قوت آن نهفته باشد ضرر آن کلیت
در چنانچه در بیماری ضعیف دوائی قوی نتوان داد
و اگر بیماری قوی باشد و جلاب ضعیف بدو اثر
برو طایفه نشود و با بکار حاجت شود و یا ضرر او بیشتر
از نفع باشد **مفهم** فصل باید که در فصل کرم و در
فصل سرد سرد دند بکار ضرر نشود **مفهم** عادت هر کس
که جلاب خوردن عادت دارد و بدو جلاب دهد
و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد
مفهم کار ضعیف است چنانچه در این کتاب و مان نیز گفته
پیش آتش می باشد و اگر رطوبت و حرارت تحلیل
رفته او را سبیل نتوان داد و اگر ضرر شود طیفین

باز

و چنانچه همیشه رطوبت آنرا تحلیل میبرد و او را احتیاج
بجلا نیست **مفهم** بلدی باید که طیفین در بلدی که حرارت
بسیار باشد در آنجا سبیل نه و چنانچه در بلدی که
که سردی بسیار باشد در آنجا نیز سبیل نه و اگر ضرر شود
برای او کرم باز و در آنجا سبیل نه چنانچه این
و در طبیعت ظاهر است **مفهم** آن امور که شکر کاغذ
شربت سبیل شد پسند کرم از جمله در یک سبیل
به خود عادت است و قوت دکن و فراج سبیل
باز امر این است فصل عادت کاغذ **مفهم**
اندر تدریس های که پیش از جلاب و بعد از جلاب
یکبار و این باید دانست که پیش از دار ویر ضرر نماید

شرط سبیل

و طعم و شراب روی آب کوس نباید خورد و هر چه معده بکر
ورود و در ضعیف کند و زبان دارد و پیرمندان لازم
دانند و از روزه در سنگی و از رنج و هماغه و هر چه قوت
ضعیف کند و حال تن را بکارد و اندازان و در باید بود
و معده را بکشاید و قله را صاف کند که اگر بیماری
تنگ قانده که نیست و نقل خشک دفع کند اگر بخت
باشد و این است که در دار و خورد باید که طعام تمام کوار
باشد و از معده که نشسته و بکارتی شده باشد و هر چه
مردم ضعیف و ترکیب ضعیف معده و کرم فراج را معده
سبیل احتیاج اقتدا در پیش از دار و یک سبیل است
شربت کشکاب یا آب رشرین و رشرین و لغتی شکر یا سبیل

لطیف

لطیف باید خورد پس دار و خورد و هرگاه که عوارذ خوره
باشد معده و قد مهار کرم باید و شربت خندان طیفین
از قوت دارد و ساکن شود پس حرکت اندک اندک
می باید کرد تا عوارذ کار خود بکنند و در جبهه محل کردن
آب کرم باید خورد و در مطین آب بچوبه نشاید خورد
از هر آنکه مطین را رخص کند و قوت آنرا بشکند و بعد از
خوردن دار و حرکت کند و ساکن باید بود چندان
که دار و در حرکت آید و در دار و دمای ضعیف بچوبه
من الوجوه حرکت نکند و تا دار و دست فراج تمام کند
اج طعمی در شرابی نشاید خورد که آنکه معده کرم باشد
و معوا و معده میرکتیه باشد یا پیرمندان بسیار کرده باشد

۲۴

تاخیر و باطل طعام و شراب مفرقی رسیده باشد پس از آنکه در آنجا
آید اندک تا نیمه نان اندر شراب بخوری تر کرده بخوراند
تا هم قوت مردم بر جای ماند و قوت دارد به هم گسسته
نشود و آنکه دارد و خواهد خورد در طعام او نمک بسیار بکشد
اما رختن اندک که به خیزد در پیش از دار و باید رخت
تا غلظط لطیف کند اگر غلیظ باشد و چنانکه در
و پیش از آن ساعت که دارد خورد اگر اندک که به روز خورد
پیردن آید صواب باشد چون پیردن آید چندان که
که اثر که به و عرق آهن بسبب حمام زایل شود پس
دارد خورد و پس از دار و در که به نزد و در رختن
جای که دارد و خورد آنجا را گرم دارد و ده که دارد
باید

۲۷
پاک کرده باشد که روز یا چهار روز بپوشد اندر که
می باید رخت تا باقی بماند که اندر نواحی جلد بپوشد
باشد پاک کند و چون دارد خورد و باد و قوت
گذرد اجابت نشود چیزی تا یقین چنان میسر و شراب
انار و کلشک باید اندک خورد تا معده را قوت دهد
و قی شل از سهال پس روز نفع کند و صواب بود
و تا سه شش شش باز دارد و چون از خوردن دارد
پیردن آید خورد از رختن و آنچه ضعیف آید و چون هم
و نیم دو لیتری و ضعیف سواری آب و جعاب و از این
بالا رفتن دارد خوردن آب سرد و خنجره و طبله که با
و جعاب بدتر از همه جاهات دارد و کت قوی و آنچه

ضعیف آید و عرق نیز آید و شراب مفرقی خورد و آنجا
دارد و غذا های سبک لطیف زرد و بکار دارد و که
مراج باشد و بسیار بناید خورد و آنچه خورد در ده ماه
خورد و از پیش دارد و رفت و مدارات و پیش می
باید که هر گاه مردم بدست از دار و خارج شوند
اگر طوبیست تخم خربالو یا تخم کتان مقدار دو
اند و شربت گرم بخورد و چنانچه سبغول باشد که بخورند
و اگر طوبی سردی علیه دارد و صواب است و اگر بدین
ریت چرب کرده و در شربت بدهد و اگر دارد و خورد
صوابی باشد سبغول اند و شربت بدهد اگر شش
غلیظه سبغول بر و شش مار و شش بخت چرب کرده

۲۸
بدهد و اگر سبغول المراج باشد بعضی سبغول تخم شاه سوختم
کند و مردم سبغول و خشک ناز را کشکاب بجار دارد
سخت تاخیر باشد و بواسطه آنکه کشکاب اجتناب از رخت
دارد که مانده باشد بشوید و خشک دارد و اگر سبغول
اگر اندکی از دار و در معده مانده باشد و بوی دارد
از او صواب است و جواب بکشد و اگر دارد و بکشد
کل از منی اندر آب بارشترین بدهند و همچنین بود
بریان کرده یا تخم شاه سوختم بریان کرده و شربت
لبنانی دارد و سبغول نیست و نیم تولد و رخت بپوشد
و اگر از اند چهار بوی دارد و از عرق و غیره ظاهر شود
بدن را در که به طبله خوش بشوید شل سرد و پست

بجز کوفه نماند اگر از کاه به لذت یا به دلیل شفاست
 و اگر لذت نماند به پدید آمدن شود و در آید که خورارد
 و دلیل نفی نیست و چون صواب بود باید که بااد
 مطیع شود و بدو در چنین در صواب را غلبه جویند
 واقع بلغم بدو **فصل** در نگاه داشتن قوت
 کسی که سهل بود و هند باید دانست که اخلاطی که استخوان
 آن میکند اندک است یا بسیار اگر غلبه بسیار باشد قوت
 ضعیف باشد و حال داروی قوی که تن را بیک بار
 پاک کند نشاید داد لیکن استخوان آن را در وی
 سبک و لطیف بدفعات باید کرد و در میان دوا
 استخوان غذای لطیف باید خورد تا قوت بنویسد و

نوی

۲۹
 خالی شود که استخوان اول کم شده است و هرگاه که قوت قوی
 باشد غلبه بر اندک باشد یکبار استخوان باید که در داروی
 که موافق آن باشد در هرگاه که قوت قوی باشد غلبه بدو
 بسیار باشد و در وی قوی بتدریج مراتب استخوان
 باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد غلبه بر اندک بود
 در شرب باید بقیع لطیف استخوان کند **فصل** در
 اندک فی که بدینسان سهل قوی نتوان داد و در
 کسی که سهل قوی توان داد و با ناکه سهل قوی
 نتوان داد و در قوت اندکی مردم خشک فرج که
 ایشان را در وی درج باید داد و چون غلبه بسیار
 در خشیت و تراب را و دویم مردمانی که در شهر

گرم باشد بواسطه آنکه فضل ایشان بواسطه گرمی هوا
 تحلیل شده و در سیم که در دارو خوردن نماند
 نماند و با ناکه سهل قوی توان داد و در طایفه
 یکی مردم شهری سرد و سرد مردمی که آب بسیار
 بخورده باشد بواسطه آنکه در ایشان غلبه غلبه دانه
 که از غلبه غلبه تولد می کند به هم می رسد و در
 پر ز **باب** دوم در مضیقات اخلاط و ادویه مفورده
 مسهل اخلاط و ملین بطن و مخرج تغذیه و در مسهل
 مسهل و در ادویه که بجز طریق مسهل را می کشند و یک
 طریق سهال میکند درین باب پانزده فصل است
فصل اول در مضیقات و مخرج عبارت از آن

که مسهل

۳۰
 که مسهل می سازد و تمام اخلاط را و حیاتی با سازد و به
 تارقیق کند غلبه را یا غلبه کند رقیق را و منقطع
 می سازد و در آن مثل یکجین بر در است و در
 پس سجد شد که بقیع عبارت است از حیاتین بود
 فاسده به دفع و به هم عبارت است از حیاتین
 غذاست که خورد بدن شود و بدن محتاج است این
 هر دو به هم ضرورت استخوان و حیاس بواسطه آنکه
 از هم جدا بال تحلیل میرسد و از بقیع اخلاط طبیعت
 که از طبیعت شده باز صبیح میشود و بی بقیع هرگز
 مسهل نماند بواسطه آنکه اول آن بقیع یا قویتر
 در حرکت دارد و نتواند دفع کرد و ضرر از بقیع زیاد

دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد انرا
متحرک گرداند و از ان منفرد تر شود و افعلاط چهار گونه
هر یک را منفی بداند است چون منفی دافند و از
قاروره و منفی منفی معلوم شد و حال مناسب این خلط
مسلم باید داد و پیش از دفع انرا از جهت برتری
کثیر که لازم است الا در خلطی که هیچ باشد چون صفرا و
انظار منفی با خط است مثل آنکه در حره و ادرام خلط
و قوی صفراوی پس انجا بی منفی وضع در جهت شود
و اگر در خلط بیشتر در بدن زیاده شود منفی مرکب
دهد و همچنین مسهل مثل آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد
اول ضد کثیف منفی صفرا دهد و دفع نماید و بداند که

انزله

مراتب دفع مختلف می باشد بحسب کیفیت افعلاط و بحسب
علامات و اگر بران با واسطه خلط و یا چیزی بران ظاهر
شده ضایع نماید لطیف و در حال دفع می باید و
بعکس آن کثیف خلط که بسیار آن ویر دفع باید و
کمتر آن با کثیف قوت طبیعت و یا کثیف
آن جهت آنکه چون قوت قوی باشد در حال دفع
می باید و حاجت به قوت ویر نیز انچنان نیست
اما در قوتی که ضعیف باشد در دفع باید و انجا لازم است
که قوت قوی کند بجزای مناسب با دفع ماده کند
بدین جهت در دفع میدهد یا کثیف بود و حصول
که در ریح در حال دفع می باید جهت یاری دادن بود

و در غریب بعکس و در هر کدام جهت تخلیل قوت منفی که
اندر مسهل دادن که در انجا ترس ملاکت است مگر آنکه
ماده بسیار باشد که در انجا ترس احتیاق روح است
و کثرت حرارت لطیف سی بهم میرساند و همچنین در
هوای سرد وضع کرده اند جهت عصیان ماده و از قبول
دفع دفع لیکن اگر محتاج شود اول قوت آن کند پس
منفیع مسهل دهند و ترس براد است که در انجا ترس
و در خانه گرم باید نشست و خود را گرم نگاه باید داشت
و جلایب را وقتی که افتاب بر آید و بلند شود باید فرو
دور تابستان و خانه سرد آب باید باشد و جای
خنک بوقت صبح باید خورید یا کثیف عوارض نفی

انزله

چون غنوم و هموم و مثل اینها مانع دفع اند و هر چه که طبیعت
متوجه اینهاست و درین هنگام مضر است بیشتر از
مستور است مگر آنکه مضر شوند پس با منفیات و مسهل
موفعات و موفیات نیز دهند یا کثیف است که آن
نیز مانع است بجزای که اینها قوی است و مانع
از دفع مگر آنکه ترس شود پس در خانه گرم تر باید
رود مسهل اطفال در نزد ویر ترسند و در ایام مسجع
مصلحت است بان اضی نمایند و با مونی چون اینها
مانع از دفع است ادر دفع قوی بدینند مثل دار صینی اگر
ترکی دایر و مانند آن و در اینها مصلحت داخل
کند چون زعفران و چند پخته و مصلحت و مشک

و ضابطه ساختن نفع در بول بدین طریق است که بول در
 سوزانگشتی بهم رساند و در بول کلن شود و در
 سوزانگشایم و کموت بهم رساند و در رسوب بدین
 طریق است چون اندک نفع در ماده پیدا شود و در بول
 رسوب جمع هم رسد و چون کافی شود و شوق باشد
 نفع کم باشد و چون رسوب جمع شود نفع خوب باشد
 باشد و اگر جمع شود در رسوب شود نفع بد است
 باشد و در حال سوسل هم در نفع نفع خنک است
 یافت که اگر اول نفع صلب باشد نرم شود و بالعکس
 و اگر پاشی ضایعی نماید و بالعکس اگر صفت باشد قوی
 شود و چون غلط چهار است نفع هر یک در فصلی است

فصل پنجم

فصل دوم در نفع خون محرق یا غلیظ مدام مرطاب
 هر روز یکبار در میان بردارد و این روش اندک نفع
 خون فاسد است بدین **صفت** این غصابت در
 بنفشه و متقال کاسنی ضایعین از هر کدام و متقال
 اجاص ده دانته نمیزی بخورم جو شایسته مایع
 شکرتین نموده یا شربت نیلوفر یا شربت بقیه در
 چند بار بن خورد بدین غذا که گشت و کیفیت
 خون محرق را زیاده نکند بدین شل زرشکیه و اجاص
 که غصابت در آنها داخل کرده باشد بواسطه آنکه غصابت
 خاص نفع خونست و اگر کافی از خصوصیات باشد چون
 سرفه پس اسفنجیاج یا شایسته و هندو چون که روز یکبار

و نفع در قاعده و نفع ظاهر شود پس معند کند بعد از اصلاح
 و نفع ماده فاسد بعد از این در غذا فرج و داخل کند با قوت
 قوی شود و بدل غلیظ هم رسد **فصل ششم** در نفع
 صفرا و کاسنی نیلوفر سیاه و شان الوسیاه پنج نمیک
 او بخار اظطی بقیه غصابت نمیزی الوسیاه هم کاسنی
 گشت لبان از در لعاب بنکو لعاب به دهانه
 نیلوفر شربت بقیه شربت نیلوفر رسوب شربت
 نمیزی شربت الوسیاه شربت الوسیاه شربت الوسیاه
فصل هفتم در نفع بلغم نج و از زیاده در بینی مویز
 متقی رخیل کاه زبان با بنکو هم کاسنی پنج نمیک
 پنج نمیک خود صلیب بر زکاتان پنج از و استی

انخوان

از غوان با هر پنج غصابت طبعین شراب است و خود
 ایس و مانا با و در طبعه صغیر سیاه و شان کاسنی
 غصابت اصل روز **فصل هفتم** در نفع سردا با و کاه
 کاه زبان سپستان بقیه متقی کاسنی زرشکیه
 چهار بار یا شربت اصل السوس و کاه زرشکیه
 شربت کاه زبان شربت سپستان شربت نیلوفر
 لعاب در زرشکیه و در غلیظ شربت بقیه **فصل هشتم**
 در ازادیه موده سهیل صفرا و این دوا سی را بدین که او
 اسم ابلون باشد و مغز دل صاحب بود و در شربت
 و در غصابت لبان و در مغز سهیل و است کند و قرص
 و صبه و ماستر ادرج و ماستر و مایه شربت و در

عین و صداع عار و در پیشتر از زن دهند و کفی
که اندیز ایشان دایم فاسد شود و این را بپزند و در
دراز ایشان خشک باشد و بول اینها کم باشد و اکثر غذای
گرم و خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا
جمعاً بهر بنوی آلوده و صبر گویند و آن کم و خشک است
و در هر دو سهل معده و بول معده و دماغ را پاک
سازد و بهترین آن سقوطی از رنگ شترتی از زرد
از یک شقال تا یک نیم شقال و قدری از شقال است
گفته اند و در وقت شدت حرارت و بیروت
از آن اصرار کنند و آن با نجاسه متولد بواسیر است
و صفا و مصطکی و نقل و گلاب است و دادن صبر با باد

ن

۳۰
العسل کثافت دفع صفا کند و بعضی اول شربت دهند
و بر خواب فرمایند و بعضی بعد از طعام دهند و دفع
صفرا با غلط غلیظ و فاسد است و است که پاک میکند
امحار و قوت میدهد و جلا میکند و بزرگت معده را
نیز پاک میکند و شش و تشنگی می آرد **شترتی** پاک میکند
خلط صفرا را از معده و کبد و دماغ و سهل میکند
و بول نیز می اندازد و هفت قسم است بهترین آن سقوطی
و او سقوطی معده و کبد است و دفع معده و غلیظ
افلاک میکند و جلا میدهد و شربت با باد و بعضی با صبر
از خوردن است تا هفت و قنایک شقال و تا دو درم
جوان شود و بزرگی کتلی گویند سهل معده صفرا غلیظ

مثل سقینا میدهند و در امراض کم و در امراض زن
مثل با باد و صداع و شقیقه و در چشم مللینه که از
صفرا باشد و او پاک میکند و اشتا و درم و مثانه را
و ملل که دفعه را ویرقان و ضاریر و بشه و غله
و ما شرا و دفع شقیقه و ماده متغیر شده تمام بدن را
دفع میکند و شربت از این پنج شقال است و سیاه
او قوی تر از سفید است و او را با بول دهند و کما
عال را به از نصف شقال میدهند **شترتی** و او را
مخوده نیز گویند گرم و خشک و سهل معده و بول و جگر
بد باشد بر ساخته خورد یعنی مشوی در سیاه
کند بهترین او ازرق صافی الطایفه شربت شکر

او را در کز

۳۱
او یک انگشت حسین بن حسن تا نیم درم جلا کند و شربت
و شترتی از اول انسانک بیدار از آن کشیده و شربت
که بکشد شترتی از شش و شربت تا بخت جو و فقیر شخصی را
و دیم که بقدر یک درم مخوده کما غلیظ خورد و با سهل معده و او
میراند معده صفرا را پیشتر از بول و او جلیب که با آن غلط
کند و دفعه شقیقه چون خود و صبر و مصطکی و صفا
الورد و رب السفرجل **شترتی** میراند معده صفرا غلیظ
با رطوبت رخ و کما از آن شربت او را نصف شقال
میدهند و قدری تا یک شقال داده اند و استعمال او است
که با بول دهند و هفت علت دفع و تشنگی و شقیقه و دفع
غذای صداع و کتله و شش و کز از او رطوبت میان کتله

و انقباض نفس حادث و مرض از ماده بلغم و رطوبت
مرض و دفع مفاصل و عرق لیسار از ماده بلغم و رطوبت
علیه و شانه را نافع بود و غفل را بپندگی اندازد این گویند
نار یقون کرم و خشک و سوسن بلغم و سودا است
بقراط گوید مقوی ابدان شایع است و دفع مضار
جمع او دیند مثلاً کند و حاجت اصلاح دارد و بهتر
او سفید است شربتی از تخم شغال یک شقال سفار است
و دو شقال کفنه اند طریقی بکسر که جمع می باید کرد و سبب
صبر و عار یقون و جالینوس در او دیند معده را می کند
اسهال از سوسن شغال است الا انکه این ضعیف تر است
از دو شقال این است پس از ضرر معده ندارد و در

ماده شغال

ماده شغال مسخوق این با بار بلعل میزاده اند و این
دو شتم است انشی و در کافعی بهتر از دو شتم است
قمار الحار را در پهنی کرید چنگلی گویند و الطیرون
نیز گویند و او سه سال می کند شغال سفید شربت است و یک
در اطباء و دیند بالین طلیب که شیر تازه و کشیده است
مقدار یک نیم اوقیه بعضی شربت است و اما نصف
درم نیز قرار داده اند و سوسن نوع از او دیند چون است
اسهال او نیز شغال سفید است و اندکی شیر او با کبریا
یعنی شربت یا دیند و شغال در برونه تازه را نیکو در برونه
در دوس سال حبس بود است و او را فربه شود
مخشوق نیز می نامند اسهال او اسهال سفید است

بلک این شدید تر دقوی تر است و شربت از دو شقال
از غصه لیسار یا زده و دیند است و در وقت مرض پنج بند
از معده قویست و سبب است می دهند و اگر معده ضعیف
مسخوق کرده می دهند پس و آن اصل سوسن است و این
اسهال او شغال و یقون است بلک قوی و کثیر است
اسهال این بر اندام معده را که لیسار اسهال شربت است
خواهد شد بقوت و شربت او بقول تقدیرین در تمام
و در درم است و گفته اند این خطاب است بلک شربت
نصف درم است و گفته اند اگر در دانه باشد
مرده و بلغم می خورند و نافع است چنانچه عرق لیسار
او شغال است و وقتی که می خورند تا پنج درم این یک

در دانه

نیم یا زده و این اسهال او شغال اصل درین است شربت
طیلس او و شغال است سبب او قیله با بلعل و در برونه
است و بعضی سبب اسهال می کند نصف شغال است
و در شغال سفید شربت سفیدی او که کانی گویند
و آن کرم است و سوسن سودا و بلغم است و بهتر است و سوسن
و چون در برونه آب بزنند شکم گرم کرد اند و قولنج می کشد
و شربتی از جرم او بکند و در درم است و از قوی و
لباس و در درم تا چند درم است و اسهال اسهال بلغمی
می خورند از معده و مفاصل می کشد مثل غفل و عادت می کشد
عشایر را و اگر حق کنند از جرم او مقدار دو شقال بخورند
با بلعل و با بار الشیر بهتر باشد و او را بلعل را زده

یک شغال را به اسل می کشند سال کند شل سهال طفل را
 نافع است چنانچه **بهر** اسهال مره صفا میکند
 او در مضمض از شش درم تا هشت درم است و اگر
 مسحوق و قند یا عسل شربت و میان سه درم است
 تا پنجم درم و بالبداد در شش با دوام و اصل کند تا شکر نافع
 و از آن ده صغیر غلیظ درم است **بهر** اسهال
 مره صفا می کند و متوی معده و مقعد است و شربت
 بنفشه و مطبوخ او از پنجم درم تا هفت درم و اگر اسهال
 با خنده بخورد شربت او از دو درم تا پنجم درم است برون
 با دوام و چنانچه دیگر ببرد **بهر** اسهال
 و اسهال مره صفا می کند تقویت معده و متوی معده و بطن

بهر اسهال
 و مقعد
 که از اسهال
 و در وقت
 که با دوام
 و شربت
 و مقعد
 و شربت
 و مقعد
 و شربت
 و مقعد

ن

نافع بود اسهال وادی است و اسهال عصبانی را نیز سودا
 و شربت او مثل شربت ابله سیاه است و در وقت چرب
 و بکار ببرد **بهر** اسهال **بهر** اسهال
 او فشرودن با شمش از ترنایوه دارد و اگر دانه های تازه
 در دست کشند و شربت بگذارد و صبح بخت زنده ببرد
 و اسهال شسته کند و شربت و نصف رطل است تا هشت
 درم شکر و اگر از دست آید به باوه درم شکر بکار می
 و فصل او قریب به هلیله صفا است **بهر** اسهال
 بفارسی آب کنار شش و این اسهال مره صفا می کند
 باشد و معده و اسهال می کند و قطع حرارت می نماید و شربت
 او از ثلث رطل تا نصف رطل است **بهر** اسهال

حل که باب کرم می کشند **بهر** اسهال
 و در شان و بخار و قشیر شسته بهترین است و آنست
 که مانند صندل و سفید باشد و غشای پورا را زنده ببرد
 او قشیر است و طبع کوارت تا رطل است صفا او در
 شربت او از ده مثقال تا هشت مثقال و طبعین او صغیر
بهر اسهال شربت و شکر نرم سازد و صفا او در
 و شغال تا شش مثقال در تقویت و مطبوخ متعارف است
 و این سر میون کوید درم تا هفت درم با فندک
 بخورد باب کرم و اسهال مره صفا می کند و صفا او در
 و خراشین است و اگر از ده اسهال را با دلی کند با وانه
 سفید و تر بیاورد و اگر از ده اسهال صفا او در

کرم را به شغال است بهترین صفا می کند که غلیظ و قوی
 است باشد و متوی بسیار بود به شربت که حاصل او در
 بگذارد و در وقت احتیاج هر روز از ده صغیر و مطبوخ او در
 و صفا او در وقت دفع کند و معده و روده را پاک سازد و
 این شربت بقرص را بکشد و طبع بسیار پدید آید و در که ترید
 با شعله این فعل تواند کرد و اسهال رفیق و سانی
 با شربت می کشند و این اسهال را بخوبی کرده اند که در وقت
 ضرورت این اسهال نماند شربت از سه درم است تا ده درم
 و در ضعف معده و صفا او در و در وقت با دوام بگذارد
 و در که شربت دفع شود و تا روده نیچو و او این
 درم نماید و کلیل از زام حاده کند و طبعین صفا او در

ن

مانند صفحت در آب سوسن داخل کنند **علاج**
کیست که در دشت می جود و در دم بسیار است
اسهال می نمود می کند و شربت را نصف رطل است
تا بیست درم که صاف کرده بخورند و بگویند تا ندیده
اگر کجاست نزد عمل و صغیف شود و هر صندلی یعنی انلی
سر و شکست اسهال می رود و قلع می کند و بگویند
قدت می نماید و شربت او آنست که نصف رطل است
او در نفع از بخوردم تا بازده در است **شربت**
می است که در فراسان بر پیدایش داخل و مثال
گویند در باطن بدن سخنین دارد و در پی هر شربت
دو شش زاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده دم

بخت

تأثیر هم در تهر او است که بسیار کلان و خفیه
و اگر در شب تیره تر کنند به حال او منوار خفیه نماید و در دم
اگر در دست صاف کند و روضه که در جرب و شوره تران
نماید و صغیف با چهل زرد و قهیا یا با بلبلات اگر اسهال
بسیار باشد **علاج** است سرد و تر باشد و در
دیده که ترن و طین بیشتر دارد و بیست عدد در مطبوخ و قلع
اندر دشت و شربت مطبوخ او نصف رطل است و **علاج**
الوبالوت بارد و یا بیست در درجه دوم طین مطبوخ
و اسهال می نمود که در شربت نفع دارد و **علاج**
بسیار نماید و میل کرده و از و جبهه بوقیت اسهال می نمود
که منور ما که از ترنجبین زرد و سفید بود و چون انکی مثل

داخل کنند و تر بود **علاج** بندگی بهر که کند سر است و اول
و شکست است و در دم اسهال می نمود خفیه که در شربت
از بر دم و در دم است و در مطبوخ از سه درم تا چند درم
اسهال می نمود بندگی که تا ندیده بسیار می کارد و آن می
او آنست که اسهال می نمود که در طین از پی داخل
سازند و در اصل قوی شود و شربت او از سه درم تا چند درم
باده درم شک و بیدرم طین از پی و اگر شکست با مثل
او شکرا با فایده نباشند طین مطبوخ که کند و از پی هر
خوفه منور او سود نماید که **علاج** بسیار از اسهال بندگی
در چرخ سبیل گویند که در اول شکست او در دم
اسهال می نمود از سه درم تا معانی **علاج** شربت نفع

دلی

اسهال می نمود چنان نباشند و **علاج** هر شربت آن
فایده بود اسهال می نمود می کند و یک شربت او یک است
علاج اسهال می نمود که در شربت نفع دارد و **علاج**
منور می کند چون ماده زاده یا **علاج** در **علاج**
است و در شکست و شربت رطل او هر یک با اسهال
منور از سه درم تا معانی **علاج** شربت نفع
اسهال می نمود و در اصل صغیف با شکرا ترنجبین با شربت
بسیار صغیف است **علاج** آب کده و در شربت
با شربت ترنجبین یا دیگر سرخ اسهال می نمود
و منور خفیه است **علاج** نفع دارد و در شربت
باب سرد و ترشیده طین مطبوخ است **علاج**

در ادویه مفزده که سه سال مره سودا کند و در این
 وارد و مردمانی است که لون ایشان مسیاه باشد
 و بدن ایشان لاغر و خشک و غن در ایشان کم بود
 و در کس کوبل الصباح پیچنی و مرغابی دهند که او با
 و با حذر و تحفظ طبیبان باشد و سینه او ضیق بود در
 غرض سوداوی نیز دهند چون بلغم و سرطان و سائر
 علل سوداویة **اصطیون** بنندی اکاسل حل گویند
 نرم و خشک و مسهل سودا است و بلغم نیز از ریه
 بحاجت صفاست چرا که در ایشان کرب یعنی
 خلق و اضطراب و غشیان می آرد و بهترین است
 از طبیی سرخ رنگست و شربتی از جرم او بکند و هم تا در دم

ویک شقال او را در شقال او را بر تریب و یا با اهل غنیمت
 و چون از غنیمت بکشد و غنیمت است بدین جهت برود
 چرب بکشد و یا بدو که در آن خلیج داخل کند و در آن بکشد
 جهت بقای قوه و نافع سلطان و یا با اهل غنیمت
 بود و یا با اهل غنیمت و یا با اهل غنیمت
 تا و در شقال او را با اهل غنیمت و یا با اهل غنیمت
 و چون از غنیمت بکشد و غنیمت است بدین جهت برود
 در تلیف زیادتی بکشد و یا با اهل غنیمت و یا با اهل غنیمت
 بود و یا با اهل غنیمت و یا با اهل غنیمت
 او یک شقال غنیمت است و قدما غیر غنیمت نیز میباید
 اندر این خطای غنیمت است و در حق غنیمت

روید و حقیر تر است از آنکه در کنار آب باشد از او بی
بارد است وضع الیونیه و صبح و دوا را تخلیه و بزم کند
و توجیه را تخلیه و در مسهل سه سو است شربت از او
تا چهار درم است و در حال به بزم بر حق کند و صفت ندارد
در یاد کند طیب یا باروی که صفت است از او
مسهل سه سو است برفق و کیون یعنی برفق و صفا ای
رفیق را نیز خارج کند وضع بزم و الیونیه یا در احوال
در فصل صفا که شربت **طاهره** گرم و خشک است
مسهل بزم سه سو است و بلاغ فایده رساند بهترین آن
غلیظ است شربت او و درم تا سه و نیم و بعضی اعدا را
گفته اند و سایرین معتدل دانسته اند و شربت او با کچنیز

وین

خوب است با کند و کاربان و کسوت قسمی را ضبط است
 مسهل سودا باشد **سید** اسهل سودا و بلغم است شقی
 سوده و قاع صفت و شربت مسهل و از سه درهم با چوب
 در مطبخ انقضا ده درهم **سید** شربت اسهل کالی است
 در فعل از موقت و شربت اسهل شربت اسهل کالی در دفع
 صفرا **سید** اسهل از قوی از چوب از زرد است در دفع
 امراض سودا و شربت اسهل چوب از زرد است
 گرم است در اول و خشک دوم نافع است ربع و پنجاه
 گنه و در ام اختار و شربت اسهل متعال است
 از فساد و در مطبخ و در درهم از نبت اسهل ده سودا
 سید **سید** بهندی کو که و کند سودا در اول و در

حصار و اوسه را سودا است و ترش است و ایکه نافع می داند
بالیونیک است **نفع** هندی هم بسیار بخورند و اوستا
سودا یکند نمک بود و با نافع است طبع خنک و سرد است
طبع نفعی که سیاه بود و چون بر آتش هندی سیاهی افزاید
شود و مثل اندازنی که در دهن سیاه است که سیاهی در دهن
باشد و از جوهر او بود و طبع هندی است که سرخ رنگ بود و طبع
افسردم طبع گرم و خشک باشد و از اج سودا و قطع بطن و تخفیف
دم کند و ترش است و در متقال است اگر پوست خج
او پزند و شست درم یک رطل آب نصف و نیم صحت
گردد میوشند بهر حال سودا کند و در **نفع** اینها
درم از او با مقل شده و شست شده بخورند بهر حال سودا کند

۱۲۸

و نافع در بر نفس و لایحیای بود **درق اندک** از **سبب**
 سود است اگر در آب میند رطل آب بنیزند تا شد
 رطل تا شد اندرون او کف زاید کند و بنوشند
 چون خواهند به حال زاید کند **در قلم** که معصوم باشد
 و زندی که گویند یا بسجاج اضافه نماید دفع موده و حیات
 مرده در تعاش در بود و جمع مفصل و رطل یعنی
 دفع بود **فصل ششم** در او دید مفروده سهل بلغم زاید
 و در آب کما حق و چندی که بر دود در رطوبت بر استخوان
 غالب بود و در کشتن خیزد و در فصل شتا و در امراض
 استرخا و مکه و تهج و او را مینج انسان و زبانی
 مواد را کس و نم و انسانی را که در سینه و معده و

این بلغم باشد و زمانی که صاحب نرف لدم یعنی غلبه
جاری و حین باشد و گاهی که غلبه طایفه باشد باشد
و زود بود و شونت طعام ایشان کم شده باشد و صاحب
عرق آنها در وجه مفاصل حقوین یعنی مفاصل تشکله
و استقامتی و در برص یعنی سیف سائید و در آل
لبنی گویند و بندگی سمارغ مانند و شربت اوار یک
و آنکه تانصف درم است و آن که است و سر بلغم و
و بعضی یک مثقال نیز گفته اند با یک مثقال عسل انبال
که بفارسی میگویند **ماقرز** و آن نیز سر بلغم است
و شربت او برای صد مقدهان و در درم است و لطیف
و حتی که بگویند و صاحب کرده و زود برز اما تا فرین و درم

[illegible]

[illegible]

افضل

از درجیل است و تنقیح شده نماید و منقح و مانع و موضع ادخال
مفصل و مرجع و فایز و نزل است معال متولد از طریقات
گند و اگر بیدار نماید افضل گند بهترین بود ای مرجع است
و اگر از جندی نسوت که نمیدانند باریقون مسهل بلغم
و صفا و مرده سود است جمیع امراض طبعی مانع نبود
نافع عارض از عفونت را و شربت از از نصف
مشق است تا در دم سوختن بپزدی شکم را در
کرم و خشک است مسهل بلغم بود و بلغم خام را نیز دفع
و نافع بود در علل نفوس و دفع مفصل و از باریق
مفصل اما روی است بعده دق و ارد و صبح و سیاه
و بسیار بد است و بهترین از سفید ظاهر و باطن و در

کمر بست و شربت را و گفت قاتل است یا شک و ز غفلان و چون
با و داخل سازند شربت را و نصف شربت است یا و دریم
و صبح او کون و غفلان است که با و در کون و غفلان
و از ایندی شیر شربت است و فارسی شیر زخم کوبید
آدم خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او سهل است
و بلغم از او در کین و غلظت و عارض کوب و صبح است
صباح او قتل سوخت است و صبح عربی و صبحی و صبح
در اجنبی و صبحی و هارون زدا فردا اند و یا مجموع
و تخار او صافی و حرف اصوات چرب کند او را
ببین نوزاد و شربت را و نصف و انقیاد او
اسهل بلغم است که می از انکوز است

والفصل

و آن حار یس است و در سیم سهل بلغم ناز و طوبی است
و نافع عدل مفاصل و سوزشها و قولنج و ریج و علیل
که عارض از بلغم باشد بقرین و پوست بجهت زیاده
بلغم از آنجا ظاهر و در کین و بقرین او صافی ترخ ظاهر
و صیدیه باطن و حریف و دوم با حرارت و شرب او
از کین گرم است و در دم السب از گرم ترخ معصف
مسهل بلغم است و سرت دوده در دم است با فایده
و اگر متولد را در آب گرم تر کند و با غسل با مرغ
و حاج کوزه مسهل بلغم ناز و علیل و نافع استغای
لحم و زرقی اما سفر بود بجهت **سب** گرم است و در سیم
و مشک دوم و در اندک رطوبت فضلیه است

و یکدم محقق و با شکر سهل بلغم رنج و مره سوخت
 نه بر این سهل او میسر شد بلغم خلیل رطوبات از معا
 و راج غلیظ **اندر رت** یعنی کجده گرم است در ریم
 و خشک است در دوم در غم بعضی است که سرد است
 در اول و این در رت است و او سهل بلغم غلیظ است
 بقوت خصوصاً از ورکین در کتین و مره صفا
 تر میزند و او را بر رنج با دام چرب کند جهت دفع
 از رت او که سح می رود و شربت او از نصف دوم
 تا یکدم است و اگر احتیاج بخند او به دیگر شود و او به
 دیگر شود و بپایید و ترید و صبر و عقل و مثل اینها غلیظ ناید
فصل که پهنی خاک بهر کوه کونند غرض در

ادیم

با صبر و رنج و سهل و معنی است و جمع در میان سهل
 و قی انفع از اسهال و همین **فصل** مقدار و در ریم
 با دقت شکر از بلغم خام و افلاطون میزند و عمل این کار
 کند **فصل** غشی از جو دغنی است که بقا رسی نقل
 خواهد که نیکو قوه او سهل قوه متب و ظم است و معبر
 او نیم رطل طین طبع است متعلقه بود سهل بلغم و مره
 صند است اسیر ساج سوکن سمانون است گرم خشک
 و از خود به دوم شربت او از یکدم تا دو دریم است
 یا از شقال تا دو مثقال است و عصاره او با راج
 سهل بلغم خفیف است و بعضی رین اندک سهل
 ماه خور است **فصل** پهنی چندی چنگ کند سهل بلغم

و افلاطون غلیظ است **فصل** بقا رسی شربت کونند و بند
 سبزی اگر بلغم او با خردم خوه که پهنی چیت کونند
 مسحق و مخل بوشند سهل بلغم رنج است **فصل**
 پهنی کانه کونند اگر عصاره او عمل شود سهل کونند
 بلغم غلیظان میزند از جو دغنی که پهنی کن کونند
 گرم و خشک است در دوم چون بوشند بهر که سهل بلغم
 بود و تخم او بکباب طحیث و خلیل سهل بلغم است
 و سهل بلغم خام بقوت و همین او نیز سهل بلغم است
 شربت او از نیم مثقال است تا یک مثقال آب گرم با راج
 و بعضی شربت و دریم نیز قوار داده اند و بعد از
 اندک رنج کل بخورند تا دفع ضرر او کنند و یونند از دفع

ادیم

او دریم است باقی دفع بلغم خام و او مطلق بلغم رنج است
 و نافع معده و اعمار و قولنج بلغمی در یکی با طلاق طبعیت
 و خلیل راج شربت و مثل شربت غدا بقوت است
 اسنق خنک کونند مصلح او دریم است و مع بلغم رنج
 بجا صیت و نافع است سح و فای و قولنج را و شربت
 او از نیم مثقال تا دو مثقال است و شقال او مفود
 و در کما میزند **فصل** البقی سفید است اگر از پوست
 غلیظ این درخت و شقال آب سرد بوشند سهل
 بلغم است رو با **فصل** شربت است در ریم سهل
 کونند غلیظ است بلغم است **فصل** و در امجود نیز
 کونند سهل بلغم با طبع و سهل صفا با نصیت است

و سهل بلغم نافع و فی طبی است **باب ششم** سهل غلط بلغم
 و سخن ظاهر بود و نافع است جیس امری بارده را خواهد
 از اطفال باشد و خواه از بزرگ غلیظ مثل بلغم و سکه و غیره
 یعنی بی کسی در صبح و قریب بلغمی در کی بهترین است
 که در قریب باشد و یا بلغمی که در صبح باشد و در شب
 او از نصف متقال تا دو متقال است **فصل ششم**
 در احوال ماده مائیه و ما را صغیر باشد که بواسطه ضعف جگر
 و عافری قوت او از رسیدن آب با درجه کد را از
 کرد و اندامها از آب فراهند و این را استسقا
 گویند یعنی آب فراستن و هر آبی که خورده شود و جگر
 بر آن تصرف نتواند کرد و بلغمها نتواند و ستاد بعضی

دفا

از بزرگ بزرگ و در آن یکا کرده آید و بعضی که اندر دردی
 کرده باشد یا خون ضعیف که هضم نمی آید و تا که خونی
 با درجه رسد اما پس و اما پس اندامها پیدا انداز هر آنکه
 نه با سهل و نه با در بول و نه لعوق از تن بیرون
 شود و این اما پس گویند باشد یکی را استسقا
 زنی گویند و آن چنان باشد که آب در شکم گردد و در
 که دستها و پاها بیاماسد و درم کمی و این میان
 باشد که آب ماده بلغمی با درجه رسد و درم کمی
 تن مردا کرد و اما سیده و نرم سیموم را طبعی
 گویند و این چنان باشد که با در شکم گردد و شکم
 بر اما سد و گاه باشد که مابین ماد آب نیز باشد و آنچه

در استسقا وقتی جمع شود از اما پس اخضر می شود و آنچه
 در استسقا طی جمع شود از اما پس گویند و از وی استسقا
 ما را اخضر و مائیه صفت شاهره چهار درم و شش درم
 و درم غافق و درم کاسی یک درم و شش درم و درم
 ما را اخضر و درم آب و درم ما را اخضر و درم آب و درم
 معق و سانه حب کرده بهرند ما را اخضر و درم آب و درم
 بر نرسد که در یون درم شیراخر قدری که حب شود
 سخته بکار برند **باب ششم** درم پنج سوسن اسامکون
 درم تاسه درم بایک قه سبکین و شش درم صفت
 درم الحامی که آب تیه و ما را اخضر و درم آب و درم
 تو بال سر که در یون ششون از هر یک برابر اجزا

المنزله

گویند که شش درم متقال و اگر قوت ضعیف باشد
 درم بهرند و درم مائیه و درم ما را اخضر و درم
 این او و درم صفت استسقا زنی که او را شرف
 باشد و با جوی و طبعی باید و صفت زخم که خارج
 شود از دوده یعنی چرک ز در اخضر که نفع و هیچ و درم
 یعنی سنی باشد تو بال الحامی نیم متقال او با بلغم سهل
 ما را اخضر و درم درم بایک قه سبکین و شش درم صفت
 که درم آب و درم مائیه و درم ما را اخضر و درم آب و درم
 خود بر نرسد که در یون از هر یک که میسر اند و شش درم
 و از تاسی و آن است **فصل ششم** درم نیم و درم آب و درم
 بایک قه سبکین و شش درم صفت و درم ما را اخضر و درم آب و درم

١٩٢

الحمد لله

الحمد لله

[illegible]

از آب معصور او از چهار وقتیه تا هشت وقتیه و قیه طیار
 هشت مثقال است **فصل دوم** در ادویه مفوده
 طین بطن و مخرج نقل طین بغارسی یا رومی بگوید
 چون جو شایده بخورد طین شکم باشد **بل** ترب
 چون معجز از طعام بخورد و بکشد آب طین او
 طین بطن و مخرج بود که بکشد رومی بغارسی بگوید
 مسهل بود چون بخورد و بکشد او را و مثل است که بکشد
 بطنی **لبن القنار** شیرین بود طین است که بکشد
 معین است بر اسهال **لبن بزم** طین است که بکشد
 صنفی العمل است بکشد و غام او که مخصوص است که بکشد
 طین بطن است **شیرین** در از ایندی ساکن شود

در

گویند طین است که بکشد سبوس کند است و صوفی
 که بکشد و برده گویند طین است بزم طین
 بزم **بوسل** و طین است و بزم شکم و مخرج
 باطلون یعنی بوره و قلم سبوس بود سبوس
 چغندر است طین او سبوس بود و بزم بزم یعنی
 مخرج طین است و بزم قاض طین بطنی بگوید
 بری و بستانی طین است بغارسی شد سبوس
 با بزم سبوس طین و مخرج بزم است که بکشد
 غام در بول بود و سبوس است که بکشد بستانی
 که بکشد از سر و سف است مثل قلم بکشد طین
 بکشد بستی گویند طین او بکشد طین بطن و مخرج

اسهال است از فضول رویه **لبن** که بکشد و بکشد
 با فایده طین است که بکشد طین است که بکشد
 بکشد بکشد بکشد آب و مخرج او بکشد
 مخرج و طین اسهال است و مخرج بکشد و بکشد
 از سر و سف است که بکشد و مخرج سبوس
 که هر دو سبوس صنفی است که بکشد و مخرج سبوس
 طین است با لیدن بر ناف او را و بکشد طین
 بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
 بطن است که بکشد و بکشد و بکشد بکشد
 طین است و مخرج بکشد بکشد بکشد بکشد
 گویند در م آب و مخرج بکشد بکشد بکشد

در

اسهال است از فضول رویه **لبن** که بکشد و بکشد
 با فایده طین است که بکشد طین است که بکشد
 بکشد بکشد بکشد آب و مخرج او بکشد
 مخرج و طین اسهال است و مخرج بکشد و بکشد
 از سر و سف است که بکشد و مخرج سبوس
 که هر دو سبوس صنفی است که بکشد و مخرج سبوس
 طین است با لیدن بر ناف او را و بکشد طین
 بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
 بطن است که بکشد و بکشد و بکشد بکشد
 طین است و مخرج بکشد بکشد بکشد بکشد
 گویند در م آب و مخرج بکشد بکشد بکشد

در

تا دفع کند و اگر دارد هنوز در معده باقی مانده باشد
و قوت جاذبه دارد و غلط را سوی کشش کند و از
بطریق نزدیک دفع کند یعنی باقی مانده مردم سنگین است
که معده قوی باشد و اگر ضعیف بود و در طریق دفع
کند و آن را که قوت دفع اندر کمین نشسته است
تا هم گاه که قوت دفع غلط را به این موضع باز دارد
از کمین بیرون آید و از این راه که از هر دفع غلط
و نقل ساخته اند دفع کند و هم گاه اندر دفع و خیره و
شش باشد قوت دارد و از این معده خود کشش و قوت
معده از طریق احوال دفع کند و آنچه غلط را می چسباند قوت
دارد و دست نه جرم دارد و مثلاً ششم غلط را می چسباند و

لنگ از

که آن متوقف شود و بعضی در او می رسد و از این قوت
که کمین غلط را بکینا نه جرم دارد و قوت دارد و در بعضی
رسیدن حاجت را با غلط است که برود و چنانچه
از هر زن بیگانه دفع در اعراض میکند و از اینجا معلوم
شود که قوت دارد و دست که با گذردن میرسد نه جرم
دارد و غلط چهار قسم در او که هر کدام از او می
چسبند طریق اسهال میکند و اول باید دانست که جمیع او می چسبند
بیک طریق اسهال میکند بکسی بعضی اسهال دارد
مثل طبعیات و کسری و بعضی بخوابش نکند و علویات
و بعضی که مثل فضول و بعضی باز در لاق ملین
دارد مثل لطایب و الو و بعضی قوت جاذبه که در

الطایب و در غلط کرده مثل محمود که سهیل صفت
و بعضی دارد و معده پاک کند چون ترید و بعضی غلط را
از معده از اند چون سکنج و بعضی از پیوند و معده
پاک سازد چون سورجیان و با بزرگ و بعضی از
سینه کشش غلط را پاک سازد چون غار یعقوب
و بعضی از عصبها چون ششم غلط و بعضی از بزرگ چون باور
و بعضی از سینه چون باور و بعضی از دفع چون خیر
و سطر و در بعضی غلط غلط را قطع درین
که از این چنانچه در سینه کشش باشد و یک ستر و در این
و این در زنی خشک باشد و غلط و بعضی غلط
دقیق که از این چون صحنه و دیگر او نشسته و

دایم

از قیصر بعضی او می چسبند و شومی ساختن محمود یعنی بر پا
از در آن چنانست که باید در سبب یا به و از اینها می باشد
شکم و گذر و مثل اینها نیز چنانست و میان آن غالی سخته
به محمود می کشد و سر آن سوراخ از این چنان که می کشد و در بالا
او می کشد و در این کشش که ستر می کشد از این تا خوب کشیده شود
و خور را محمود و بر لاف شود و در سبب دبی که محمود
چنانچه باشد از این چون سانه و کشش و کشش از این سبب
بود و در این کشش از این کشش که او را بسیار
تر سخته و در غایت که کم که از این کشش کشیده شود
پس بر در آن از این کشش کشیده و صفت آن چنانست که در
با هم در و در این کشش از این کشش که در این کشش

یعنی سجد و صبح یعنی صبح و از و محو باشد از انرا
 بر دهن با دهن و دهن کا و چرب کرده سوده بکار
 طریق غسل لاجورد بکر و سنگ جود خوب صلا کنند
 چنانچه بکار کرد پس بکر و سنگ و نیم روز روشن است
 با تش نیم تمام آردش سه قرص است که چون قرص
 آب سرد چکانند شامی نشود مثل آب به سه روز پس
 لاجورد و محو را با آن چون کنند و آب را بشویند
 و به دست بالند و سه آب را بکرند اول و دوم و سوم
 آب اول اعلیت و دوم و سوم و سیم اولی و اگر
 بکارند و روشن آید و کس برید بکرند که کوه سدر و
 و نیم روز روشن گمان و بطریق روشن و صلی بکرند

در آنجا

د آب آنها بکارند و تا لاجورد نشین شود در آن
 آن آب را در کسند و لاجورد که در آن نشیند و طبعی
 شود و خشک که بکار بر دهن شستن بکند باید کرد
 و چوبهای در او در باید کرد و باید ساید و آب در آن
 جوشانند و به دست آردن باید ساید و بار دیگر صاب
 باید کرد و آن مثل که در او در نیز نماند باشد باید انداخت
 و آن آب صاف کرده را باید که شستن که صاف شود و آب
 از بالا دور باید کرد و اگر استیاج شود بار و نیم آب بکار
 باید آید و دو و دو باره سرد کرده آب دور باید کرد
 و مثل بکند و در سایه خشک کرده و در ظرف شیشه باید کرد
 و بکار بر دهن **طریق** سوغین آب شیم باید که آب شیم را بفرست

تغی کند مثل غبار شود و بر بالای سفالین کلاه انداخت
 آن کلاه کلاه انداخت که بر این شود بکار برسد که قابل ساید
 شده باشد باید که به باغ و سوغین بکنند و این نوع
 که در آن آب شیم روشن است و در آب بکار بکار بکار
 کنند و از پارچه پاک بکارند چنانچه بکار شود و این
 آب شیم و رقت بهتر از آب شیم محو است و این چنانچه
 آب شیم نیست که بسیار از جهت سرد و خنک آب شیم سرخ دراز
 مانند و جهت گرم فراج سفید چنانچه در آب چنانچه بکار
 مایع است آید و از جهت و بی بخورند و اگر خواهند بر این نوع
 و از آن شربت سازند و شربت شمس و است **طریق**
 به سیر ما و برون است که بکرند و از برون تازه بزرگ در

در آنجا

د و س که خندان و شبانه در بعد از آن سر که تازه کنند
 تا سه نوبت بکار کنند بعد از آن سر که بزرند و از آب
 شستن به نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر بکار
 بود در آن آب خشک کنند و بکار و از آن آب سیر بکار
 که زرد کمانی در سر که و در برابر آن سر که باشد بکار
 یک شانه از پس پر دهن آورده در سایه خشک کنند
 و بکار برند و آب و در طریق بخت جلاب و مقدار
 و البته داغ و نه سبب غلاط از بعد و طریق صاف
 آردن خون و در آن جلاب غلاط مانند و در آن
 فصل است فصل اول در طریق بخت جلاب و در
 آن اول آب شیم را نیم کوفته در و یک کسند و می باید

که دیکت کین و کلین باشد چون دوسه خوش بخورد
بعد از آن تخم را در دیکت کند چون دوسه خوش
برین پس شش نرم مثل حواشی درته دیکتند و آب
لبا رنگند سه ساله یا نه یا یک ساله با بعد از آن صاف
کرده هم گرم بپاشانند و در سه شش ساله آب گند
ناید و ساله آب آید پیش از خوردن فواید قی
باید مثل نعناع و کباب روتوبه شود و با دام
دریا عین بپوشد و کوفتی قی را بعد بکار دارد و اگر
بعد از استی قی شود بگذارد و بپا بپایانی بخورد و از
یک ساله اول استی صبر کند چون در غده قی کردن بزرگ
شود ساله دیگر بخورد بعد از آن آب و شربت بخورد

دود

و خود را آب بکشد و اگر تشنگی بکشد باب منصف کند
و اگر بی تاب شود اندک آبی با کباب و موق و پند شک
میل کند و چهار روز بکشد و اگر ناچار شود روزانه
بمقام برین آید و دیکت کند فصل دوم در بیان برهبر
در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بداند
در خوردن جلاب از کولات غیر آنچه مناسب
باشد و آنچه طبیب تعیین کرده باشد بخورد و خوا که
جمع شمع است الا حتمه تغذیه و البته شل سبب ده دانه
و شاه لوت مناسب است و شربت نبات و قند
جایز است با تخم ریحان و کباب که اگر روزی بدین
و نقل مثل با دام قند و در چنین قندی و در این قند

و این قندی و نقل قندی و غیره بقدر حاجت لقان
خوردن و فقیر اول روز جلاب با حتمه روزی پنج
قند شیر بپاشد و ام بعد از آن بخورد و آب تا که شش
از یک طعم و کثیر شود و برای بعضی بزرگان بجای
جوشانده پنج شش حرق گرفته مناسب بپاشد و ام
و روز سهیل بر حسب تنها و شربت شیر شربت با قند
الکافی نموده ام و در دقت سهیل چون تشنگی
غالب می شود لایق بپاشد و ام و در جلاب
از جمیع برهبر کند و از اسهال و نفی چون غلبه
و نم و هم اقرار نماید و کباب بپاشد و قند و شربت
بسیار صبر بود و خود را از هوا بکشد و در برهبر بعد از

عذر

جلاب طریق است اول سه روز بعد از تمام سهیل
برهبر و صحت و این را ایام قریب بکشد و در
سه روز از اسهال و نفی چون غلبه و نم و هم خور
بکشد و در جمیع بکشد و چیزی که طعم فراخ باشد بخورد
و بواسطه آنکه بدن پاک شده و شربت غالب شده است
و طبیعت بدن تحیل و طبلد و این وقت برهبر
و جب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را
برهنه بشمار زده یعنی قلبه را زده شده آب داده
نشسته کرده اند که هر تم که درین وقت جایز و حکم
شود و حال روید و قوی و هر کسی ذکی شده اند باند
ادبیتی که دقت بسیار بهم برسد و بعد از آن تدارک

و شود و میشود و معانی متوسطاتی دوده است
و بعضی میگویند و آرد داده اند که است و یکم و نه
و درین ایام نیز بای لطیف غیب مناسب فرج و
طبیعت خردند تا بدل باقیل برسد و احوال نفس
نمیرد و معانی بعد چیل از زبنت که عام از
بک یکم گویند و اگر مرضی که در چیل روز و روز کند
از بعضی اقبالیست که نیند و بدین سبب از
از خوردن بعضی چیز تا چیل از مرضی از فصل
سبح و در حذرات ذائقه جلاب و غیره که طبع
مشکک تن شود و هر کس که در خوردن دو اکوست
دسته باشد بخوردن یک مناسب یا تر خورن و
باید که

معدن و دانه

تخمیر کند و چنان که خن برت و پنج در دانه و آبی کلی
سرشوی و چنانکه باید مریدن و بسته و با دم و خن
شود که در حاضر دشتن و چینه و شکر کرده در پی و
در هر یک که پرورده بود که در پی و چینه و شکر کرده در پی و
مغوت بندد و مواد بسیار هم شود و اطراف شود
و بعد که شستن دو از غم سده و بند بای بسته و آب
تا عمل کند و او به حریف مثل و در پی و غیره پیش از
غیر جلاب فاییدن تخمیر حس کند و فصل در پی و
مناسب افراط در پی غذای موافق و موسی و شکر
غیر و تارید اجامیه سفیداج ماشیه زیره یا چ غذای
موافق و صغادی شود بای ماشی شش و چینه و
باید که

در پی و چینه

با دم و کشتن تازه و سفیداج و صاب و این چهره
چیز از شور با و ماشی هم می توان انداخت و شل
لیون و شل از شک غذای طبعی بخورد و ب
بیزه مسکه انداخته شود با تر و آب بگوشت و زنج
و داروی کم مرغ و گوشت با و دیواره غذای
موافق و سوادی زیره یا چ بخورد و آب مسکه
و بعضی مرغی گوشت های خوب یا چینی قند و لیون
سفیداج و آن قند نیست باید و مناسب است و اگر
احوال و جمیع اوقات و جمیع احوال و جمیع احوال
و مستدل المان را چ طعمی موافق تر از دشت
بوسطه اگر که مسخن ظاهر است و این است و نه هر دو

باید که

البته در این غذا موافق است و کمرنی و دم لب
و محسن آن و در موافق است و موسی و صغادی
و صفت آن چنانست که از گوشت و خورد و اند
و در پی و زنده و در لطف لب این را شود و چ می گویند
در چ داروی کم و پیاده و غیره جاشنی و اقل آن می
کنند و آنرا بطریق قلیه می زنند و شش جو و آن نبات
که اول کمر جواز پوست باز کنند و آب بچشانند و
آب بازند تا سه بار چشند کنند و بار چهارم که آب
کنند چندان بزند که جاشنی شسته شود و آب باز
فایده شود و این طبعیت بیمار که چته و موسی و صغادی
و چنانکه اگر که این گوشت فروس بچینه و یا

داخل کند و اگر بی مصلحتی سازد در آن آب بپزند یا
 قهوه می اندازند و گاه که دو اسفناخ در دهن بادام داخل
 کند و بخورد آب و از برای گوشت بز و بکاشت نیز
 در آن میخاست که اگر خاشاک گوشت بز بخورد و آب
 در دهن بادام و نمک داخل کند و اندک باز و زرد
 در قنطاریاضه نماید و در دهن جوان و بکاه اندازند
 و همین علوان بز و در دهن اضافه کند و بخورد بکوست
 داخل کند و از چربی و در دهن اضافه نماید قهوه شور یا
 طعام است که گوشت نازک مخلوط از آهسته کرده بپوشاند
 و نمک در دهن داده و چهاره چون قنطاریاضه و در چربی داخل
 و زرد داخل کند و پاره بپوشد و اسفناخ و گاه و در بپوشد

کود

که راضه نماید و این موافق امراض طبعی است و از
 و آن آتش زرد شکست و آن طبعیت که نافع است
 به سوادوی و سوسوی دیگر گرم و نافع است و مقوی
 معده و هاضمه است و در دهن بپوشد و آن است که بزرگ
 در دهن بپوشد بپوشاند و سفال را نافع کند چنانچه
 هفت سفال با هفت نمک را گرم کرده و در دهن اندازند
 تا رطوبتی او برود و در دهن بپوشد و نافع است و گاه در دهن
 بادام و گاه در دهن کاه داخل میکنند و اندک قهوه
 چاشنی که خسته بکار برند این غرض می کنند که را در صغیر
 میراند و نافع است جهت تهیای صغیری که در آن قبض
 باشد و اثر القهقهه چاشنی داده و در دهن بادام داخل کرده

میدهند و آنجا که تپس باشد در دهن داخل میکنند و گاه
 جهت خورق خردس که گوشت علوان را اضافه می نمایند
 و زرد باج طبعیت جهت سوادوی و نافع سواد است
 و اصل او مرغ قهوه است و بخورد و باز و زرد و بخورد
 و سرکه و قهوه مناسب چاشنی که خسته بکار برند و این در
 دست بزرگ و دالیه بسیار نافع باشد و گاه آن
 کلاب داخل آن میکنند و آن طبعیت قنطاریاضه
 و تاسه را بسیار نافع است برای طبعی تپس بسیار نافع است
 و این در طعام مثل بکچین و در اثر تپس و طبعیت و آن
 طبعیت جهت سوادوی نافع است و در دهن بپوشد
 آن است که گوشت را شتر شتر کرده و داخل در آب بپوشد

کود

پس در دهن بریان کند و اندک باز و زرد و در دهن
 داخل نماید و بکار برند و برای اسهال که جواب میدهند
 بهتر از خود آب و قهوه شور یا طبعی هفت فصل سیم
 در طبع و آن جواب آن میخاست که در ایام باران
 جمع میشوند و در تابستان چهار کهری شبانه و در بزرگ
 سه چهار کهری روز برآمده و در زمستان یکهر روز در
 در دهن هر خطی که خواهند این کتبه است و طعام میان
 روز بخورند و از خور و زهر شربت و اگر محتاج بغذا شوند
 شود با قهوه شربت یا نافع بخورند و مثل او و به هیچ
 شب بپوشد و آب بر بالای صلاب منفع بخورند
 اقل تپس بپوشد و اگر احتیاج آب بپوشد آب را

و اگر در این فو و مضمون شعر باشد
 که از هر دو طرف شعر باشد
 و اگر در اول و آخر شعر باشد
 و اگر در وسط شعر باشد

2211

پشت چرخ کسرخ از هر یک دو مثقال عذاب
میتوان سپستان میانه جوشانیده و صاف نموده
با کف دندان در دهان شامده و شربا فروزید
روز بقم سنگی نیم مثقال کسرخ کاسی رازیانه
کاج و زبان آمیزون در کتان بسته بصله بختی
پوست اید کاسی آمیزون نیم کسرخ و فروختنی اینها
و مثقال عذاب میت و آنه سپستان میانه جوشانیده
صاف نموده با زنجیر زهر خشت از هر یک دو مثقال
صل که ده پاشا شامده و شربا فروزید بتور اما
بعد از ظهر بخورند به آنکه روزی که بیمار میسازد بپزند
و در آن روز زبان نان نه بپزند که با آنست سنا و نان

هر روز بدستور اندک کباب خفانه نمایند و روزی یک
سوطه کوس تخم کرفس از هر دو دروشغال برود و نیم
افزوده چوشانیده صاف نموده با کاه خفانه سینه منور
غذا و شراب بدستور روز چهارم بسفنج سقّی مطبوعه
دقیق مکدر و شغال سقّی ده دانه روز سیم افزوده و
صاف نموده برنجین حل کرده بیاشامند غذا و شراب
بدستور روز پنجم با داروی روز چهارم کل سقّی نهاده
جالبی مکدر و شغال چوشانیده صاف نموده با کاه خفانه
حل کرده بیاشامند غذا و شراب بدستور روز ششم
بقشه کاسنی دارینانه کاوزبان با الیگدر سوطه کوس
بسفنج سقّی بدست نهاده جالبی منیدون تخم کرفس

۱۳۰

با هم جمع شوند و همچنین با کاتبی که می تواند که در وسط
 ایستاده و ارام اطراف تیج رو به هم میزند و در ششم
 و در هفتم بود و شربت با انگشت شستمال شربت
 اما در نهم شربت را در میان ده شستمال کلامی است
 میوشند خدا بستر روز نهم کاسی را در میان ده شربت
 شاهتره میوشن قطور یون و قش از هر یک ده شربت
 میوشن قش کدورت و از شربت کاسی
 و شربت میوشند و صاف خورده با کفقد کل کرده میوشند
 خدا و شربت به ستور روز دهم غش به شربت
 است چکرس بران اما خورده و شربت میوشند
 و کفقد با کافور خدا و شربت به ستور روز یازدهم

قصہ نمبر ۱۰۰

می بدید محو و واکب غار یقون و و واکب
 ز بد نیم شغال صبر نیم شغال مصطفی نیم واکب از زبان شاعر
 گلشن و عقل و اینون از هر یک کن واکب گوشت
 و پنجه باران بانه حساب اند و شب فروز و زو
 بروند و از عقب آن جلایی انسانکی و شغال
 شغل گلشن و پوست نج افس کاستی از زبان شاعر
 از غزو و کس لبها کشتی افسیتون در کمان بسته
 نیم از نس ویت نج کس از هر یک و شغال عیاب
 سحرین بر شاند و صاف نماید بر بخین و شغال
 خیزش و و شغال کار ده چاشاند غذا و شربت
 افروز و بدستور راه نکلنج طعانی غزو واکر ویر

دو غنچه گیسو خرد و غنچه مایه بنفشه هر دو که از بهر گرم ترنیکه با مالیده
 و از آب چرب بنفشه آب یک کاس نیم گرم بنفشه و بنفشه
 از بود و از بنفشه و جابون از هر یک یک قاشق شکر سرخ شده
 شش سبکی و دو مثقال یک کافور غلیظ بنفشه از هر یک
 مثقال که غلیظ بنفشه سازد و دو مثقال که بنفشه
 حیات بنفشه و اگر احتیاج به کثیف سازد و از بنفشه آن
 غار یقون نیم مثقال بنفشه بنفشه بنفشه و از بنفشه بنفشه
 که کور با بنفشه و از بنفشه اول با بنفشه بنفشه بنفشه
 در طریق و از بنفشه بنفشه و از بنفشه بنفشه
 از بنفشه که از بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
 و مثقال بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه

بسم الله الرحمن الرحيم

باقی خبر ده شقال بیایا منده خدای خود آب بگشت
روح جوان بازید و در غوان و در اجینی او روزی صد
روح بیدار گشت و ده شقال کباب بخت شقال تخم ناگفته
و ده شقال میوه در دویم پوست ج را زیاده میافاده
شود و بگشتانده و صاف نموده با یکصد گل که در بیایا
خدایا شرباب افزاید بستر و در دویم بطور خوش
و ده شقال تخم کزن پوست بیکاض از هر دو ده شقال
انما فیه نموده بگشتانده و صاف کرده با جگر بخت ده
شقال گل که در بیایا منده خدایا شرباب افزاید
و در چهارم بطور خود کزن بخت بختی پوست بیکاض
تخم کشت از هر یک ده شقال منق و ده شقال انما فیه

با کفنه محل که به پاشا میزند او شربت افروز بدستور
اما در غذا شربت که از اضافات کنند روز نیم قطره برون
و قیون و شغال اضافت نموده یا خیره خسته و شغال
کافه زده شغال محل که به پاشا میزند غذا و شربت افروز
بدستور روز چهارم احتیون در کمال لبه شغال
اضافه نموده بگوشتان و بطریق روز دیگر محل افروز
از در قاروه نفعی باشد این ملین در پختن سبکی می باشد
بغایض قیون پوست مله کالی نیم کافه پوست بیکس
قطره برون و قیون از هر یک شغال احتیون شغال
در کمال لبه کلنج روز اول اضافت نموده بگوشتان
وصاف نموده با شربت بچین در شربت از هر دوه شغال

در روز اول

مل افروزه پاشا میزند او شربت افروز بدستور
سرور و محمود و انک غار بقیون و دود انک
نیم شغال اضافت نماید روز ششم شربت کفنه
شربت با بکلو و شربت از شربین عرق بدستور
با بکلو از هر کدام دو شغال سبک افروز در غذا
روز نهم سطر و دوس بغایض قیون پوست بیکس
از هر کدام دو شغال سبکی پازره شغال روز اول اضافت
نموده با کفنه زده شغال پاشا میزند او شربت
افروز بدستور روز دهم سطر و دوس بغایض
قیون پوست بیکس احتیون از هر کدام دو شغال
پوست مله کالی قطره برون و قیون از هر کدام دو

بروز اول اضافت نموده بگوشتان و صاف نموده یا خیره
نخسته و شغال پاشا میزند شربت افروز بدستور
و احتیون بجان تر قیون سبکی میزند یا خیره
بدستور بعد از آن سبک بچین صفت بر سرور
نیم شغال غار بقیون و دود انک نموده و انک تر
نیم شغال سبک صفت نیم دود انک جود و دود انک معطلی
دود انک احتیون دود انک کلنج و دود انک شغال دود انک
کیر نیم دود انک کوفته و بچینه حب زنده وقت نیم
بخورند از هر کدام یک می باشد و وقت سبک بود سحر
بخورند و از این ادویه با سبکی احتیون کلنج
شغال نخسته رازانه کا و زلفان سطر و دوس بغایض قیون

در روز اول

پوست مله کالی از هر کدام دو شغال احتیون در کمال
شغال سبکی ده شغال غایب سبک سبک سبک
بگوشتان و صاف نموده با شربت بچین و شغال شربت
و شغال کفنه محل که به پاشا میزند غذا و شربت افروز
بدستور و چون محل دیگر کند و غنها بالند و سبکی
محل نماید با سبک چهارم و از انکه سه حال را که باید
و در آنک و علاجهای به که در استخوان پدید آید و انداز
بازداشتن سه حال چون غوطه کند و علاج دارد با سبکی
مسدول که کار کند در آن چهار فصل است فصل اول
اندر انکه سه حال را که باید داشت بدانکه هم که
دارد تمام استخوان شود شکلی پدید آید و وقت بازداشت

مسند الادب

مثلا اگر داروی اند برای استخوان صغیر خورده است استخوان
کرد و سه سال بطم آغاز کرد باز باید داشت که اوطا میکند
و اگر بعد از آنکه صغیر و بطم را رانده و کار بسودار رسد و اوطا
از حد گذشته باشد و چون کار با سه سال خون رسد خطا
پیدا می شود است که هرگاه و دارو خورده شود که غلط
بستون غلطی دارد و سخت غلطه ای دارد و اگر هنوز
دارد مانده باشد غلطی دیگر است و استخوان
در استخوان گردن که مثلا اگر داروی باشد که استخوان
سودا غلطی دارد و سخت استخوان سودا کند پس استخوان
صغیر پس استخوان غلط پس استخوان خون اگر چه خون
از بطم و سودا در فتنه است از بدکار تبارک و تعالی

المستند

اندر تدارک و علاج عیالهای بد که در استغراق پیرید آید
 هرگاه که داروی مسل استغراق تمام کند فانیان را
 بچراغ آید قبل اندر روشن کل و آب سرد بزنند و بپزند
 و الاغ بر دماغ نوارسند و داروهای غلبه اتره
 در غنی بدهند و هرگاه که سوزش و حرارت پیرید آید
 لعاب بنجل لعاب بدانه با روغن کل یا روغن بادام
 یا روغن کدو بهم بزنند و هر صحت بخوراند و هرگاه
 نه از روغن فانیون را بجا توکد کنند هم بدین لعابها
 تر کور و درختها و آب که در روغن بکشد نازد هر که کشاید
 شکن کند پس از آنکه خدکات ازین لعابها و روغنها
 خورده باشد اندکی سر که باب سرد است بکشد بخورند و در غنی

و سکه و نبات و در باره شستن حضرت عذرت دارد
 و شمع ملطیم نافع آید هم خوردن و هم مالیدن بر شکم
 و دهن و پای و در دفع سوزش و تپان و ضعف
 و تشنگی این روغنها و عاها و کشتاب بر دهن
 کرده و آب آبی و آب سیب و آب نار و در شکم
 و سحاق و سوزن بای مرغ و حب و تریخ آب سرد
 و شستن در آن آب است فصل سیوم اندر باره
 و شستن و افراط سهال که از دوی بیسی دارد و
 سهال هر سهال که هرگاه که دوی سهال دارد
 فی افراط کند و شیار ازین بغل و یا پیا ازین ران
 بغل یا یا متوار یک یا چند و اما از پچیدن این

انبار

۹۳ دان باید کرد و باید پیچیده پیچیده خرد و اوردن تا سر شود
 و سر قدیم و تریاق خرد و با غلغیاده و او ان اگر ممکن
 باشد و یکبار باید در دهن و تریاق کند و باب کرم و زرد را
 او باید بپزد و فاسد سوزی نیست و یا به و دهن که در هر
 گرفت و سر از صیب بر دهن که دهنها و است و دهن
 گرد و دهن و تریاق و هرگاه که دهن افراط کند شربت
 و شربت آبی و شربت نار با طباشیر می باید و آب
 و آب سرد و تر اندر اندر اجماع می باید مالید فاسد اندر
 دکان و کباب و صندل می باید بپزدن و فاسد
 صفت آن است و آب آبی آب سرد و کباب و طباشیر
 و زوب و ساق و فاسد و سوزن بر سوزن و سوزن

فصل سی و پنجم

صواب باشد و هوای خانه سست کند از بهر آنکه هوای
 گرم تحلیل کند و صفت آن و هوای سرد و افراط دارد
 تن باز کرد و سهال را بایست کند و بقیه فاسد
 اندر آب نار ترش تر کند و بپزد پس آن را بیک
 کاک و آن قشقی را در آن است سوزده اند و شربت آب
 تر کند و قاشقی چند از آن بخورد و صواب باشد و است
 یعنی آرد و با اندکی تخم ششماش سوزده و بیک باشد و شربت
 تازه خوشنیده خرد اندکی آب آبی او که شربت سوزده
 و بهر آنکه او قشقی تری و دارد و اما از او سوزده
 و شستن لیکن اگر حار و تری با افراط تو که کند شربت سوزده
 و هرگاه که مزاج صفت کرم باشد سهال بر آن کرده

بر آن

۹۴ بر آن کرده و کل ارشی هر سهال بر دهن کل چوب کرده بر
 شربت یا رب سیب یا شربت سوزده و میدهند و اندر
 باز دهن تری دارد از زود و سکه و در دهن کاد
 صفت نافع باشد و اندر دهن که بر دهن و سوزده ای او
 از خرد و کل و آن کند و صفت که در دهن و سوزده
 و اما در آن نافع بود و چون اندکی پیش آید سحاق و افراط
 کند و آن اند و شربت قابض یعنی شربت صفت
 دوی صفت و از سوزده آبی و زود و سوزده
 و آب سرد و پیچیده و اگر سهال از غلغیاده افراط
 بطریق که مذکور شد بر بند و این دارد و یکبار و اندر
 و گاه غلغیاده و تریاق الطین و سرش و شربت و آن است

در پیش آوردن و تقاضای بر سره المیدان و
برای آن که در دم در وقت که در پیش
اولین خبر در راه و در راه و در راه
در خون بر آمدن مناسب بود و تقاضای
کردن و آب گرم را فراخ کردن و در پیش
و سستل نکند و از راه اسهال حب اسهالین را
چسبیل کرده گویند و از راه جرب جرب است
نیز تقاضای جرب جرب و در وقت که در
است تقاضای نام که در بعد از روز و روز
اوید و آید و هرگاه تقاضای که در
چون در حال و نیک نظر کردم و تقاضای

ادویه

بود و تقاضای و هر نوع و در ایام
او صفت شده و چون تقاضای و در
شد و تقاضای که از آن و در
و تقاضای که در وقت که در
جمع شدی و در وقت که در
تا مدت که در وقت که در
که تقاضای از آن و در وقت که در
و تقاضای که در وقت که در
و تقاضای که در وقت که در
یافت و در وقت که در
بایستد و اگر در وقت که در

تشنگی پیدا شده باشد باید بر سره و تقاضای
نکند و آب و در وقت که در
و اگر تقاضای که در وقت که در
با در وقت که در وقت که در
در علاج که در وقت که در
نافع و تقاضای که در وقت که در
باز در وقت که در وقت که در
باید که در وقت که در
و در وقت که در وقت که در
قوت کند و در وقت که در
تقاضای چون آبی و تقاضای

و در وقت

و در وقت که در وقت که در
تقاضای که در وقت که در
باید که در وقت که در
و در وقت که در وقت که در
تقاضای که در وقت که در
باید که در وقت که در
و در وقت که در وقت که در
تقاضای که در وقت که در
باید که در وقت که در
و در وقت که در وقت که در
تقاضای که در وقت که در
باید که در وقت که در

در بنمایید آید تدبیرتی باید چنانکه ممکن کرد تا مقصود
 اردار و پاک شود و از پس قیلاب سبب بر باد
 خود را از قلاب درین محل شربت معری و قند
 و کلاب با جیسم در آنکه داردی سهیل را
 چگونه دهند و چون دادن قلاب کردگان و پس
 و کیفیت خواران چون صیونی و بنی و شربی و داد
 قلاب بر دم زخمی و آنکه نی گشت در آنکه داد
 قلاب بخام و در آن شش فصل است فصل اول
 داردی سهیل که از بهر اهل تنم دهند سبب بلید
 تربل از طریق ماعتن رب بلید کوفه در شیشه
 کنند و قلاب بر کنند و در آن قلاب و در بنمایند آنرا

بالم

پیشتر اول شود پس آن آب بر آن آرد و به نیک
 و آنکه در آنجا و شسته در آنجا و شستگند آن
 شود مانند سیر اندک از وی کار بسیار کند مقدار شربت
 آن آرد و در دم تا سه درم است و گاه اندکی از سقونیا
 و یا رکنه نوی تر باشد و هم بدین طریق از تربل
 سازند و قوت از روی یک بقوت سقونیا شود
 با فایده شسته به سبب جمال قوی کند و فزوده دارد
 از و نیاید و این سخن از محمد ذکر است و نیز از میکو
 که من از شحم فصل رب کردم هم بدین طریق با جیسم
 و کثیر از سکر شستم و بعد و ام که اهیت دارد و در
 و سهیل علم بقوت بیکه و چشم و سر را سود دارد

و از فین و بفتاح نیز بدین طریق بزند و از فین
 اینها را بر وجه طبعیت توان کرد یعنی غذا را چون
 خواهند بخورند آن آرد و یا سبیده شاول مانند و اگر
 اندکی سقونیا در کتاب قیل کند سقونیا که بلیک
 مانند کوفه در شیشه و کار دارد و کلاب یعنی شربت
 قند سقونیا را و دهد آنکه اهل تنم و کانی را که آرد و
 که زبان باشد علاج بفتاحی و دایمی باید کرد و کلاب
 و بطلا و شیف سهیل باید کرد و بعد از آرد و خورد
 که از اهیت شسته باشد سبب دیو و نه در تن
 و کل فرامانی هر کدام باشد سبب که کلاب چکانده
 می بود و اگر از شش کشش شستن نباشد باز و به بند

همین

و چرمی قابض چون آبی یا کل شوره اندکی بنزد و بکند
 و سبب از قلاب کلاب دارد که قوام او سخت باشد
 چیده خرد و در جبین جمل و اگر خود را به سبب
 و هندی و آن چنان باشد که در شش در جانی
 بنزد و کیشب باید آرد از و صافی بر سر آرد
 باشد و عظیم را سبب شده آن آب سبب است
 و او شکیں جوارت کند اگر شربت خورده شود طبع افا
 کند فامه اگر اندکی سقونیا اند روی جمل کند و اگر سقونیا
 اند آرد آب زرد آلودی خشک است آب سبب می یابد
 شرباب لویا اند آب ناز و در قلاب جمل کند و آرد
 صفت داردی که که اهیت ندارد و آرد و آرد

و یک شنبه در جلای نهند که اندوی سقونیا موافق
شریت و حدس طبیب حل کرده باشد با دوان جلای
بخور و از آن الوینه و اینچونیکه بر نه طبع اجابت
کند و چ که اجمیت طعم دارد و نه شسته باشد صفت
داروی تر که که اجمیت ندارد و تر بدیم کوفته یک
شریت از صندل و دم آب که شسته چون به چاه و دم
رسد آن سقونیا در وی حل کند و شکر و روغن کند
تا شرب شود پس آنی با سبب باره کرده اند و می کنند
یک سبب و با دوانی و سبب شسته و خورده و بخورم
صنوبر و طوطی که می استغنی کند آن را شرب و در
که با تخم آن در کوفته باشند و شکر و روغن کند و در

ل

کند سبب لطیف است لیکن کسی را که اندر عین سینه
در شتی باشد تا یک سبب لطیف که تن را گرم کند و به
ساق کند صفت آن سقونیا که دم سقونیا را و روغن
کند و این یکی بخورم رب السوس که دم تر بکین و در شتی
سقونیا یا سقونیا یکی سوده و آب آنی شرب صافی در
تر بکین کند خدایا و در اینچونیکه و بشرب نرم بخورم
تا بقوام عالی شود و تخمها و سقونیا در وی حل کند و در
این جلد و در شرب سبب شرب شرب شرب
باشد و سبب سبب سبب که اندر قهقاری خونی و خورده
قوان داد و طبع سبب شرب از هر کی نیم درم معصومه
زرشک درم سقونیا شرب و آنکی منحل سفید

و آنی که خوراک حاجت باشد چنانچه در کتب و کتب و کتب
یا یک سبب که در کتب شرب باشد که در شرب و کتب
آن رب سبب درم تر بدیم که دم سقونیا
نیم درم مصطکی نیم درم صندل نیم درم سقونیا شرب
باشد طبع نرم کند و سده را قوی کند و طبع سبب
و آن علونیت سبب آن تر بکین که اندر و با لوده
بقوام آورده نیم سقونیا شرب و شغال اندر و با
بشرب نرم و طبع کند و سقونیا سبب سبب سبب
و سبب سبب سبب و سبب سبب سبب سبب سبب
تر بکین و آب آنی که اندر و در شرب و در
باب خورده که اندر و سبب سبب سبب سبب سبب

ب

بنفشه خردم سقونیا شرب نیم کوفته و درم اندر و با
که در کتب سبب شرب نیم بخورم شرب نیم با زرد و با لوده
و سبب درم تر بکین در وی حل کرده و با لوده و سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
هر وقت که شاید که در و در آن کیم در صنف سبب
و در آن ملک الطم کوفته و در صنف او مقدار درم تا درم
و مقدار درم و آنک که چهار و آنک سقونیا شرب نیم بخورم
طبع اجابت کند سبب سبب سبب که در شرب و در
سقونیا سقونیا درم سقونیا نیم درم سقونیا نیم درم
درم کوفته و با لوده سبب سبب سبب سبب سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

وقت خواب هر بخورد و بخسپد با طبع نرم کند
 و مسود را سود دارد و دیگر پیش از طعام ده دانه از کبر خشک
 بخورد و طبع را نرم کند و خوردن کایوید باغی به نیم برشت پیش از طعام
 طبع نرم کند و آنها سیدن روض نقل خشک را فراخ کند
 فصل دوم در روان ملکوت و کان دهران در آن
 دارای کارهای کبر و کان نتوان داد و این چنین در آن
 خبری قرآن اول و لیکن اگر بدان متعجب شود و هر دو را
 شریعتی یقین دهد و اگر بدان کار تمام نشود و خبر تمام
 مسدود که قوی باشد بهر باب که اصل که قوی باشد
 اما با ریاضات مناسب است در کوکان اول اگر روان
 متعجب و نقل طبع را نرم کند و همچنین در هر جزای

دگاه بطول و عرض هلال علاج کند و در میان آن بصرین
علاج حقنه است بواسطه آنکه صفت و پهنوشی نمی آید
و در کودکان شیر خشک و در بچین و میانه شیر مناسب
و بچین و در میان و در اطفال ریوندر چینی و معاریون
مناسب تمام دارد و از مرکبات جهت کودکان و در
طباشر برم و غیره حقنه و چون حقنه و لعل و حقنه
و در بچین و لعل و میانه شیر مناسب است و در میان
ایارجات چون ایارجات مالینوس و ایارجات حقنه و در
المسک و ایارجات و در سن مناسب بود اما در سن
کمر و در ایارجات و در سن و در ایارجات که بقول
کونه بخورد و در سن و در ایارجات و در ایارجات

مکفی که عادت بخوردن کیف دارند چون
در شراب و نمک اکتفا میسوزند و رنگی و شرابی
و رنگی را خوردن نمک بوقت دیگر از خوردن نمک
بر وزن با دوام حریب کرده بخورند و بار دهن و کاه و تانیو
و قیض و در اوج کنند و در شرابی مساوی شراب بکشد
و اگر کم کردن ممکن نباشد شراب بسیار حرق کنند
یا کباب امیخته فربج نموده بخورند و در بلغمی سود دارد
خود شراب تنها با سر منفع نیست بشرط آنکه در امام
منفع در میان روز یک است که بوزن یک پال باشد
نبوشند و همچنین میان شب این در شراب کم است
اما حرق باشد یا شراب بخوردی یا با سر منفع و حرق را بکشد

یا آب نرم کند و اگر دایم الحام و بقدری که تواند کم کند
تا در اصفی آنرا آن شخص اصفیون یکبار بخورد و اگر ایسا
سهل و آسان تر است چنین در آن کنی که دو بار بخورد
بواسطه آنکه وقت را بگذراند و در آنکه اصفیون سه بار بخورد
بسیار شکر است چرا که کفنه نرم علاج کند و در اصفیون
صلوات و منجات و افاض کند با بقویات قلب و معد
مثل زعفران و تخم کزکس و رویه جنبی و صطکی و قزقل
و مثل این و یک ترکیب فواید که سهول است در کتاب
و باب دین یکی بر مگو است و در کتاب دیگر ویدند
آن فوایدی سهول و پیچیده چون سهول مثل و در کتاب
تغذیه با رجات و صفا بخورد و در برهند وقت اصفیون

بگردانند بخند آرد بک این که سر جدا
 دست برآید آفتون بخورده نصف سارو و لب
 دفعه وضع مواد نماید برای نرمی شکم و ضیق
 از دهانه آنجا که در وقت شش میل را شربت کرده در
 شب بنده باشند و فصل با در و اوان مصلاب
 بر روی که زخمی باشد اگر زخم بر سر باشد عاقبت سبیل
 شود و هیچ علاجی او را بهتر از حقه و شیاف من و اگر
 زخم در شکم و پشت باشد بخام سبیل و اوان سبیل
 و شواربت که مصلاب باشد و ضرر و شود و آنجا که
 علاج من و مصلاب که سبیل باشد بسیار است
 و اگر زخم در اعضا باشد باطل باشد و در اسهالات نرم

تلمذ

بهند و بخار ترس می باشد و در وقتی که سبیل بر می
 بهند از سقویات و اوان و با این باطل باشد
 و اگر در اوان روز و در و دین بر زخم باشد البته توی
 در اوان روغن داخل کنند و با غاده محکم بنده و بهترین
 علاج در اوان اطعمه لطیف است و کمتر از غذا بخورده
 باشد که افلاطون را بخام سبیل باقیل که عاقبت خروج شود
 و عاقبت سبیل نماند فصل چهارم در و اوان مصلاب بر روی
 است در و اوان که زخم کرد و اوان سبیل مصلاب
 شوند روز بخورند از این که در و اوان و در و اوان سبیل
 و این بهند و در و اوان در و اوان مصلاب
 و در و اوان شربت منقش و در و اوان مصلاب

و غلبه نه و در و اوان مصلاب که دفعه بلغم باشد
 خیزد و بکران بدید و در اوان روز که سبیل بنده
 روز چهارم و که سبیل بود و دفعه و با زخم و چهارم
 و دفعه و است و یکم است باقیل روز و در و اوان
 پیدا کند و چون مرض از ایل روز گذشت بهر وقتی
 که طبع مناسب حدس خود و از طریق و سبیل به
 و سبیل و طبعی که در و اوان مناسب است شربت و زخم
 و کفند و غیره نقشه و شربت منقش و در و اوان
 و جوشانده که سبیل در اوان باشد با کلسنج سبیل
 و در و اوان و طبعات مفتحات و ایل کنند
 و در و اوان و غلبه و این هر شربت بهتر از آب

نارین

انا ربی شحم و کاه در آب شکک که آب باشد محمود
 داخل کرده بنده و کاه در آب سبیل این تر محمود
 سبیل و در و اوان مصلاب و در و اوان سبیل
 مناسب است و در و اوان مصلاب و در و اوان سبیل
 و ایتون و لا جاره است و در و اوان مصلاب
 صواب چون تخم کاسنی و بادیان و کلسنج و طبعات
 مناسب بود و در و اوان مصلاب و در و اوان سبیل
 بسیار مناسب بود و در و اوان مصلاب و در و اوان سبیل
 و بهند بهتر از آب تر به شربت منقش و اگر ضرر شود
 یک تخم محمود سبیل در اوان داخل کرده بهند و شربت
 از شکک و موم و کلسنج سازد و اگر قوی خواهند

با شربت شکر و تخم و تخم و تخم
 با کلسنج و یا سبیل و آب

سنانکی داخل کند و در شفاف روغن بکسین در شکم او
فصل ششم در دادن عذاب بحال اگر در حوال
بسیب محتاج بسهل شود اول چربی طین و نرم در
مثل قشقه و شربت قشقه و غیره قشقه و سحر و قشقه
و اگر زیاد از این محتاج شود چربی مناسب تر از قشقه
چهار شربت است که ضرر به کبد ندارد و با سانی و چربی
شکر را در دو آرد و در او به حوال البته موثر داخل کند
که با کماست نفع دارد و سهیل است و هر چه طین است
بجای مناسب تمام دارد و هر چهار چوب نیز نافع است
باب ششم در قنن او و به سهیل و مقدار شربت
آن در کبات و آن مثل بریت فصل است

در قنن

در قنن ترکیب به سهیل و مقدار شربت آن چون
حاجتی از اطباء بدو ترکیب بکند آن بود که چربی
و ماده که رضع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد
که در ای مفعولی در آن وقت یافته نشود که در ترکیب
آن تواند نمود و چار آن دو را در یکدو به ترکیب
تا مطلوب بحصول پیوندد و در این ترکیب آنست که از آن
گرم آن او و به شربت تمام بگیرد و مخلوط سازند
و سی عدد او و به یکبار بریزند و آن عبارت از هم نام
چنانچه در آن صفت و سهیل است و چهار ربع و سی
به القیاس آرد که سی آن شربت است مثلاً در ای ترکیب
از بهر مفعول و مطلق و غایتی که در بدین صفت

جبر و در هم تقوینا در هم حظل نیم در هم غایتیون یکدم
مجموع چهار و نیم در هم شد سی آن که مخرج ربع باشد یکدم
چشم نیم در هم است مقدار شربت بود یا اگر ربع
شربت او به مفعول مذکور که مطلوب است بگیرد و به
قرین بریم در هم تقوینا ربع در هم حظل نیم در هم
غایتیون ربع در هم یا مفعول است در هم کرده یا در سهیل
بجای کند و به دوا این یک شربت باشد و گفته اند لقا
و جالیوس که حمام پیش از دو سهیل و چربی بکند
یا در دوا سهیل روزی نیم به سهیل که یکدم از دو و قشقه
نرم میکند و سی از دو صلابت را و تحلیل میکند
برق مطلق و خروج اخلاط با سانی چنانچه جاری میشود

در آن

آن سهیل و کسی که مکرر دارد و در پس کما بدین قنن را
و نادر قنن با جهه تخذیم و فوق و با رب ربع در
دارد و کسی که ترس از آید و به بند و نخون را یا بوی
خوش بود و قنن تناول و کسی که ترس از قنن بند
اطراف تناول قنن است مفعول معده کند کالان
و الا سیاق التفاح و السخفیل فایده جبهه یاری سهیل
آب گرم بخورد و بقدری که حل کند چربی یا شربت یا در چوب
لعابات و مرق و چون سهیل کار نکند اینها را از آن
درم خورند تا کار نکند و چون در سهیل خورند و شربت
یا شربت آب گرم بخورند و قدیمی چند بر دند غذا بجواز
سهیل و قنن لذیذ جید لقا هر حسن الکیوس چون چوب

مرغ کم بخورد از استخوان جهت آنکه اعضا قابلیت جذب کنند
 بقوت میل غذا را و ده از استخوان بشود و اگر بقدر سستی
 زیاد و بخورد بر معده کمال میشود و درین صورت معده
 میشود و سده و آن امری صعب خواهد بود و چون
 مسهل خورد و به حال راحه نشد ممکن است که کین
 فعل او بهتر و آسانتر میگردد و چند باطل قوایین مثل شکر
 یا بجنه نرم و شبات مسهل مسهل جمع میکنند و اگر
 خطابت به اسهال و او عمل نکند و در همان روز
 خواهد مسهل دیگر به پیوسته است و این ملکیت
 فصل دوم در نشر ایط و اماعات ترکیب مسهل
 باید که در ترکیب مصلحات اماعات تقویت آن قسم

باید که

و غلبه و بر کند و فعال مفتحات و مقویات و اگر
 قوی بود مصلحات او نیز داخل کند تا قوی تر شود
 و به استعمال مسهل در وقتی باید که که طعام اضم شد باشد
 و استهای طعام دیگر نباشد تا قوت و او را شکند
 و طبع یکی تند برود مشغول شود و مردم ضعیف تر
 و ضعیف معده و کرم فراخ را چون مسهل اصحاب خنده
 یک ساعت قبل از مسهل اندازی لطیف شکستن
 صواب است و او چون کشکاب آب را بین و بعد از
 مسهل طعام نمک کمتر خورند و معده و شکم را
 کرم دارند و بعد از مسهل و همین کار خود کند طعام
 و شراب بخورند که از عمل باز دارد موجب ضرر باشد

بگویند که معده کرم باشد و تا شب ده انگار غذای لطیف
 مسکن مثلش از مرغها مناسب است و قبل ازین و او
 چه نباید خورد و کرم خونی که با یوس شود و سستی از این
 عمل کند از شراب اگر مطلوب شود و تخم از آب سرد
 تقویت کند چنانچه از شراب و روغن که چون اندک است
 کند و هر بیتی بر مجلس اجابت کند و کاه کند و کجا که صبح
 پیشکین مغلوب و چاره نباشد با صیاط باید خورد و بگویند
 آب کرم مسهل را باری دهد و تغییر جهت در شکم و قوت
 پیشکین که ملین است و آدم و نافع است و در آب مسهل
 قوی را باری دهد و قوت ملین را بشکند و بعد از آن
 یک روز پی هم بجام باید رفت تا برون باقی نماند

باید که

وضع شود و اگر در حمام لذت نباید و تا سه پدید آید
 عدم لغات بود و بعد از حصول نتیجه طعامی و کزانی
 که در آن مدتی و عوائقی و طبعی سخت غالب باشد
 از شرابی و زهری و سردی و تندی بخورند و اگر کینه است
 سرد کنند و باشند هم بخورند و اگر کینه است
 یا کینه است در درجه سردی با چهارم باشد بخورند و اگر
 تا چند بقوی سریع اضم که معده او باشد و مصلحت
 اند از این و او را کرمی مسهل و انجا چند دقیقه است
 که با باری داشت اول این و داروی خوشبو
 مقوی دل با داروی مسهل تا دفع ضرر دارد
 و مسهل را باری دهد و دوم آنکه با داروی مسهل دارد

سایه قطره از هر یک سه ایت سبیل طیب بود به گو
فلو اسلین کما در یس پیور دیون از هر یک
اقیه با هم بکوبند و پخته و با کین مصفی کنند و در آب
ریح کمار و از شربت از یک شال تا دو درم
تخلی رطوبت معده را بر دماس صخره و شکلی نفس
و صفقال سودای را سودا و اسهال میانه است
من استین روی صخره طوی از هر یک است درم
زیون صغیری شست درم یا نحوه و خزان نیم گرم از
هر یکی چهار درم جذبه ستر درم و نیم شکم مال
بشند چون قهقهه لاشه قهقهه یک یا دو
قند ساج هندی پیل در راز قهقهه پیل رنگ است
صطی

کاجی آله قهقهه از هر یک شال نیم گرم سبیل طیب
مصطی از هر یک نیم شال تریه و شال سقونیا
و شال بیل مصفی بر شند شربت دو درم
معجون سبیل طیب و قهقهه قهقهه یک یا دو درم
کند و سبیل قهقهه سبیل طیب سبیل طیب نیم گرم
از هر یک یک درم سقونیا نیم گرم سقونیا را به جوشان
باید که سبیل طیب در آب کین مل کنند و سقونیا سده
بزرگوار را با آب بکوبند و در آن قهقهه و سقونیا
شکست در آن بر شند شربت از سه درم است شال
چون لوزی صفرا و بلغم سبیل طیب یک گرم سقونیا
و درم نیم گرم سقونیا و درم سقونیا نیم گرم سقونیا
صطی

پت پندرم و خزان درم شربت شال معجون قهقهه
معده را سودا و رطوبت و التهای ورم زدن را پاک کند
او از صافی کند و او را را بول نماید و در آب کین
سودا و اسهال صغیری است و موثره و پخته
کرده است و پندرم و خزان سبیل طیب و پخته
شش شیان از هر یک یک درم صغیری از هر یک
الاد و شکال بلغم سقونیا از هر یک درم و نیم
هر چهار درم با کین مصفی شند و درم سقونیا
صافی و صغیری که شربت شکست است مل کنند
و موثره و پخته و در آن کین و ریس بکوبند و پخته
شربت از پخته سینه و الت ورم زدن یک درم با شربت
لوزی

زونا و از پخته معده و مکر و سبیل طیب گرم و در آب کین
و از شیان شربت و شکال بلغم چهار درم است با کین
و از پخته دفع صغیری از هر یک با شربت با گرم دهند
با بلغم سقونیا و خزان از هر یک نیم گرم از هر یک
و شکال و شکال شیان سبیل طیب و درم سقونیا
سودا و اسهال قهقهه سبیل طیب و پخته و درم
درم سبیل کاجی آله از هر یک درم و نیم سقونیا دو درم
با کین مصفی بر شند شربت که درم تا چهار درم
در طبع بود و معجون سبیل طیب سودا و اسهال
فلطه با شربت سبیل طیب است و آن را کین
بلید آله از هر یک درم سقونیا و درم سقونیا
صطی

مؤید و

مفید بود و سهل میانیه است صفت آن سور کجانی اسفند
سفری شش گرم بود زیدن با هر پنج پوست نیم کبر زهر
کرانی شیطانی هندی از هر یک گرم پوست طلیح از
هفت گرم تخم کزنس از رانیه درق خا خلفل اسفند
نمک صدی صغیر هر یکی گرمی دینم درق کلین کز کز
شک عمده زنجبیل هر یک گرم ترب بخورم رو
با دام هفت گرم سل صد و پنجاه گرم شربتی از انار و
تا بخورم فصل نیم در روز که جویات سهل در آن یک جو
در دماغ باشد از زبان حب زنده باید که حب زنده
بسازد تا دید هر معده مانده و اگر در ماه و در سینه
کش و در اطراف باشد که میست سازد تا زود و دل

و با طرف برسد و در این فصل معرفت سهل
ضعیف است صفت آن عقوبت او و آنک را روزیم
تعالی که در آن گفته که آنک هر دو از این
و آنک را از آنکه آنک کوفه و چینه و بوق و چینه
و بوق از آنکه آنک بیکر نه و آن خوش بود و معنی قلب
و سخن جوار است و از آنکه بیکر نه که بیکر نه
که تازه از آن رجمی آید و آن مثل چهار این است و از
شیرازی کتب پیدا میکنند و آن را در حق صفا و تپناست
و سوخته و در بالای او مطیع و آنکه نبوده و سهل
فوسلست و چینه که در آن معنی سهل بود و چینه
درم تری و صوفییم درم و یون و چینی و دو آنک

عابدیون

۱۰۳۲ غار یقون و دو دانک شخم خفل و دانک مقل از رزق در
کاسخ و دانک بخیل و دانک رازانه و دانک کوفته و
باب رازانه سرشته و حب زنده و بعد از آن بنوشند
و بخوابند و صبح بخیزند و بنوشند و سهیل گویند
حب الله در و سهیل سودا بود و لا جبر در رسول درم
هر سقوی درم غار یقون نیم درم طح اندکی نیم
و یونجه چینی نیم شقال سقویا شوی و دو دانک شخم
مقل نیم درم ایکه سیاه و دو دانک معطلی و دانک
ربخیل و دانک بخرشته و دانک مقل از رزق و دانک
کوفته و چینه بآب و تر و چون کند و بنوشند و بخوابند
رازانه و روشکر و صبح بر بالای آن مطبخ را خستون

بروشند بر تهر در قه **مسجل قوت** او جان
مفاصل و نقوه و فایح را معیند بود و طشت کشت
تریده درم بر سر قوی میست درم زنجبیل خردل
ش مطبوخ و ج هر یک درم نقل دار نقل عرق
هر یک می خاند چهار درم بکوبند و آب کهنه
شرقی که درم باشد **مسجل قوت**
تقدیر کند از بجم و از عسل و عقیق و صمغ و سکه
و سبل و خنک و درام معیند بود و صفت آن این بود
ترید معیند **مسجل قوت** هر یک درم جی عار یقون
هر یک نیم درم شمع مطبوخ کف معنی هر یک
و نیم بکوبند و آب زبانه برشند و این یک شربت

بر تهر

۱۰۵ **مسجل قوت** علی سر و معده را معیند بود و ایاره غنچه
درم بلبل از چهار درم نکند می و درم نیم بکوبند
و آب کشت برشند شرقی و درم نیم بکوبند
مسجل قوت اوجاع معده را و امراض و طشت
عین را فایح باشد بر سر قوی میست درم بلبل از دره
درم کلسنج درم کبر اصطلی معنی زغوان هر یک
سه درم بکوبند و آب زبانه برشند شرقی و درم
باشد **مسجل قوت** از بجم و از عسل و عقیق و صمغ و سکه
پوست بلبل از کلسنج هر یک می بکوبند و آب برشند
شرقی مطبوخ بود **مسجل قوت** اوجاع
و مفاصل و فایح و نقوه را معیند بود و تقیه

کند از بجم بر سر قوی میست درم بلبل از دره
انسیون و نیم یک نیم درم شمع مطبوخ کف معنی هر یک
و ابی و نیم مطبوخ کف هر یک و ابی و ابی و ابی و ابی
مسجل قوت مفاصل و عرق آنها را معیند بود و جی
ترید معیند از بجم هر یک می سوزان و شغال کبر
شمع مطبوخ کف می سوزان و عرقون هر یک نیم درم
معنی و ابی و نیم بکوبند و آب کشت برشند و آب
شرقی باشد و در جی که کشت خشک زده بهم
بوق و ابی استقال کند و از کشت خشک و خنک
باید که جوش داده اند و ابی که در سبب است که این
کشت زده اند و در **مسجل قوت** صفت تقیه

بر تهر

۱۰۶ و فایح از عسل و ابی که در صفت بصر و معده را معیند بود
بنفش و درم نیم درم رب السوس بلبل از دره
نیم درم انسیون و ابی سوزان بریان کرده نیم و ابی بکوبند
و آب برشند و این شرقی باشد **مسجل قوت** اوجاع
و امراض و امراض بلخی و سوداوی را معیند بود و ابی
و ابی هر یک چند درم ترید هفت درم بر سر قوی میست
درم سوزان و کس استون سوزان عار یقون هر یک
سه درم شمع مطبوخ درم و نقل بودینه هر یک درم
بکوبند و آب برشند و آب زبانه برشند شرقی و درم نیم
مسجل قوت مفاصل و فایح و نقوه را معیند
تقدیر و فایح از بجم کند و ابی که کشت درم کلسنج

مسجل قوت
بر تهر
مسجل قوت
بر تهر

غار بقون خونیا هر یک سه درم اعتیون بخورم یا باره
 خنق آتیه هر یک هفت درم قنفل درم تخم کزنس یا ساق
 اینون هر یک درم بکوبند و آب درین سه شریقی
 باشد **تفتیل** سهیل سودا بود و قویست
 اعتیون در درم غار بقون نیم درم شیره هبله خورده
 بفعال هر یک می بکوبند و آب را زایه بکشند و این
 شریقی باشد **تفتیل** قنفل سهیل صغیر است
 قنفل یک یه دبا و بشکند و طبیعت نرم کند و بخیل
 در این قنفل دار قنفل را شک مصطکی هر یک می
 و نیم سفوفیاست درم مجوع بکوبند و بشک و بکشند و آب
 سازند بقدر خوردی و هر می از آن نوبتی اسهال کند
 بر این

۱۰۰
تفتیل سهیل قویست اسهال مزه و نوار بکشد
 و خنق اعتیون بکشد و از هر یک دو درم سفوفیست
 هندی از هر یک درم زعفران نیم درم جود درم کتبی
 شربت و درم و نیم **تفتیل** یعنی بوی دهنده سهیل
 قویست یا زهره بقوا و درم تخم قنفل قطور یون یا یک
 عصا و قنفل را زهره یک بخورم و زمین و درم
 بکشد سهیل طبیعت بکشد و شیرین و فاکتور و
 از هر یک درم صفرا را زهره یک یا آب کزنس یا ساق
 و درم و آب را بکشند و آب کزنس شربت درم **تفتیل**
 خورده و بقوه و نوس و قنفل و بپای یعنی را سودا و
 دبا و بشکند و سهیل قویست بکشد و درم تخم قنفل یا زهره

هم از اسفند چند تر از زرد قنفل است بکشد یا بکشد
 صفرا و آب بکشد از هر یک چند درم صفرا و اسفند
 می کشند شربت و درم و نیم آب کرم بکشد
 سهیل قویست خورده و اسفند و قنفل را سودا و درم
 در طبیعتی فایده که با عصبان زرد و آینه باشد و در
 از غار بقون تخم قنفل و زمین بکشد قنفل از هر یک
 درم جود و درم بکشد آب کزنس شربت و درم
تفتیل سهیل قویست خورده و زرد و زعفران و درم
 و زهره را سودا و درم کزنس یا زهره بخورم از هر یک درم
 بکشد قنفل از هر یک درم یا زهره و درم تخم قنفل
 غار بقون از هر یک درم نیم درم شریقی از آن درم

۱۰۱
تفتیل سهیل صغیر است قنفل را یک یه دبا
 از هر یک چهار درم نیم درم تخم کزنس یا ساق
 است درم شریقی است درم است **تفتیل** سهیل
 قویست سد یک یه دبا و اسفند و اسفند و بپای
 هر را سودا و درم اعتیون جود از هر یک شش درم غار
 چهار درم خونیا درم قنفل اسفند اینون سیاه
 تخم کزنس و درم از هر یک درم شربت از درم است
 درم **تفتیل** سهیل صغیر است خورده و زهره
 و اسفند و طبیعت نرم کند و زهره را اسفند و طبیعت
 است درم قنفل و درم کزنس یا زهره یا زهره یا ساق
 یا زهره را آب بکشد یا زهره یا ساق یا زهره یا ساق یا زهره یا ساق

و نقل و کثیر بدان محل کنند و بدان برشته بکند تر
 برب و در دم **سیاه سی** سهیل قوت تمامیر را و
 و هر ماسی که از آن نوع باشد سیل سیل سیل سیل سیل
 اسارون مصطکی و در چنی رنغان از هر یک دو هر یک
 و درم اسطوخودوس ششم صقل از هر یک یک پنجم شربت
 و درم سفید نیل چهار درم بلغلی و درم حب کند خاکی
 رسم است شربت و درم نبات و درم **حب حب**
 پنهانی بلغی را و هم درو پای بلغی سید و بن حبید و
 از موده اندک شربت را لعل کنده است به یک سیاه
 و راز و بر و درم زردت و نقل و سیل و ششم صقل
 از هر یک پنج خور و خور سفید و ستر پاریسی و شونیز و

[illegible][illegible]

و ده درم بر تخمین ده درم دست و طلا آب گرم شستنی روزی
 پنج یا شش و طلا آب جاش شستنی و کرم سبیل صواب
 الوی سیاه الوی کبلی هر پست در در تخمین و جات هر یک
 ده درم در کبلی آب جوشانیده بکار برند و بگویند که او را
 بول و طلا کند تخم خور از ده گرفته هفت درم نیم کرم
 انیسون را زایانه هر یک و نیم بگویند و با سه و طلا آب
 و در لانی کنند دست او در انساب دهند و جمل درم از آن
 پاشانند و کرم سبیل سفید است بقایای این ارض
 داده را معیند بد و عرق را از فضل پاک کند الوی سیاه
 پستان هر یک سی و دانه معیند طایفی پست درم نیم
 پست درم رکودا و صفت سی از هم گاشنی گوشت شستنی

نایاب

[illegible]

برکت کالی اهر یک دو درم نر بر سجد کوفته و خنده خور
 فایده دو درم هر دو درم شربتی دو درم خورفت که با ناز
 دهند و نوزاد کاس جوار که از کرمی بود سود دارد و هلیله
 دو درم تخم گزنه کم کثوت تخم خیار تخم نازک اهر یک
 دو درم یک سفوف و ل رو به جینی اهر یک که دم سیر نیاییم
 و این یک شربت است فصل هشتم در لعوقات سهله
 لعوق خیار شربوات اریه و زات البت با سود دارد
 و سهل صیف است نفوس تبار نیز خیار دو درم و زات
 آب گرم مل کند و بپا نید و بخندیم که نیز و خندیم صغیرا
 (سود و بخندیم اریه و زات دو درم مغز بادام شیرین گزنه
 اریه دو درم نبات سوده بدان بپزند و مقدار می روغن

۱۱۱
مجلس سیزدهم
در بیان فضیلت و مناقب
حضرت علی (علیه السلام)
و در بیان صفات و احوال
و در بیان مناقب و فضیلت
حضرت فاطمه (علیها السلام)
و در بیان مناقب و فضیلت
حضرت زین العابدین (علیه السلام)
و در بیان مناقب و فضیلت
حضرت باقر (علیه السلام)
و در بیان مناقب و فضیلت
حضرت محمد باقر (علیه السلام)
و در بیان مناقب و فضیلت
حضرت مهدی (علیه السلام)

[illegible]

در آن یک شانه تا یک طاق را باید و بدست باله صاف
 کند و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
 بموشند این یک شربت است **طریق** در سکه کله
 در سکه خیمهای سه لک **سکه** سده که سه لک صفا
 و تری را بیل کند و شکر شکر شکر و بطن پاک گرداند و در وی
 موافق لیکن با هر امضی و بوالای خور و خور و خور
 شکرین صفا و سه لک صفا است **طریق** قند صفا
 کرده لیکن و سه لک صفا بر سر آن کند و نیم من قند
 اندازد و اول آن بود که در وی یک لیکن نیم و نیم
 آید و سه لک در اول باید کرد و تا چون تمام شود سه لک تمام
سکه که سه لک صفا کند سه لک صفا است سر کله ای

بشماره

بشماره سکه لیکن سده بکیر لیکن کله شکر کنند
 بمقدار صد درم تا نیم من را شکر شکر لیکن باشد چهار درم
 سقینا و چهار درم عصاره قشالطهار در خرقه کتان بسته
 در وی یک افکنند و سالت باله تا ختم شود و در سقین
 بادبان و یک درم شکر قشالطهار در افکنند و بقوام آورد
 پس خرقه و پنجاه روزی بردارد شربت یک قتی با طهار
 یا با عذاب و در وقت بروز طهاران ده درم است و یک
 شربت یعنی هزار ک تا شربت و انی سقینا باشد
 و دو لک عصاره قشالطهار و اگر عصاره قشالطهار
 حاضر نباشد بدل آن رب هلیله کند یا رب ترب و
 پنج بادبان و اگر شل اصلاح سقینا است **سکه**

و اگر آنکه سقینا
 صفا و در آن
 را شکر شکر
 و در آن
 و در آن

سه لک سال کند اندازد شکر لیکن نیم در وی یک لیکن
 آن سه لک صفا کند آن سه لک است که بصل بر و در وی
 و مقدار پنج تا شکر پاک کرده بکیر و صلب یعنی شکر
 آن با سه لک و اگر شکر نیم و نیم و نیم و نیم و در وی
 است درم رب ترب و در خرقه بسته در وی یک افکنند
 و هر ساعت باله تا خرقه ختمی کرد پس بردارد شربت
 از ده درم تا پانزده درم **سکه** سه لک سه لک
 آب کند و خداوند استقار اسود و در وی شکر شکر
 آب صافی نیم من برک با درون تازه یک قتی در وی یک
 و آب زعفران کند یعنی لک با درون یک قتی در وی یک
 نرم با لایند و لیکن شکر طهار در افکنند و بقوام آورد

طریق

بموش آب کلاب کند و پنج تا یک عصاره آب آن
 یا کند شربت لطیف شود این جمله ده شربت تمام بود
سکه صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 بند و صفا کانه و صفا کانه که قتی درم در خرقه توری
 بسته بعد از لیکن شکر صد درم شل و لیکن آب بود
 کند و چهار درم خوب سیه کانه و خرقه در خرقه و یک
 بسته در افکنند و با شکر نیم بکیر شکر کله است
 آنچه بخورد رسید بعد از آن خرقه صفا و صفا و صفا و صفا
 خرقه بسته باله تا ختم دارد و پیردن می آید چون
 نام شربت بود و در خرقه از وی بردارد و وقت زنده
 و کند از شربت از وی است درم نافع بود **طریق**

طریق

شیرخت ترنجبین است متقال کلفندل متقال سحرش
 و متقال تربت نیا متقال و در آن مل نوده بنوشند و اگر
 شود سر را روی بختی و در **درم** **سحرش** **سحرش** **سحرش**
 ضعیف است و اسهال سرد کند و اخلاط سوزد و در امتحان
 سود او بر آنافع بود و سناکی صفت و در وقت و در وقت
 چند درم بلیله سیاه بلیله کالی بلیله زرد و هر یک یک درم و درم
 و درم امتحان چند درم سطر و درم درم سطر و درم
 چهار درم سطر و درم درم سطر و درم سطر و درم سطر
 درم کاسنی نیم کاسنی امینون پوست خ زاربان و کاسنی
 پنج کاسنی نیم کاسنی کشت هر یک یک درم و درم سناکی
 سستمان پنجاه دانه و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی

هر یک درم

۱۰۹
 هر یک ده دانه زرد کشت و درم سطر و درم سطر و درم سطر
 صاف نوده پس ترنجبین و درم سطر و درم سطر و درم سطر
 پانزده درم کلفندل پانزده درم سطر و درم سطر و درم سطر
 مل نوده بنوشند و در **درم** **سحرش** **سحرش** **سحرش**
 چند درم اصل السوسک درم بلیله زرد و بلیله کالی هر یک
 هفت درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 طایفی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 میت عدد و چهار ترنجبین و ترنجبین هر یک پانزده درم
 غار یقون سحرش سودا و بلیله بلیله بلیله بلیله بلیله
 ده درم پوست بلیله کالی بلیله سیاه هر یک یک درم
 بلیله کالی هر یک یک درم سطر و درم سطر و درم سطر

ده عدد کاه زبان بالنگو غاف سطر و درم سطر و درم سطر
 درم بلیله نیم کوفته و درم غار یقون و درم غار یقون
 و درم **درم** **سحرش** **سحرش** **سحرش** **سحرش**
 و سیاه سطر و درم سطر و درم سطر و درم سطر و درم سطر
 کاه زبان بالنگو هر یک یک درم و درم سناکی و درم سناکی
 سطر و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 کاه زبان بالنگو هر یک یک درم و درم سناکی و درم سناکی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی

هر یک درم

۱۱۰
 خیار ترنجبین سناکی است اخلاط رقیق و صغری و درم
 وضع کند پوست بلیله زرد و هفت درم سطر و درم سطر و درم سطر
 هر یک یک درم و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی و درم سناکی
 اخلاط سطر و درم سطر و درم سطر و درم سطر و درم سطر
 بود کاسنی هفت درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 هر یک یک درم و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی و درم سناکی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی
 درم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی نیم کاسنی

مایه آن چینی و درم هشتین سه درم کلینک نیم کند
 یعنی نیم سکه سرخ بجا که از هر یک درم بزنند چنانکه
 رسم است و مقدار ترکیب آن ترک کنند **درم**
 در اطفال سه درم اگر چه جمیع اطفال سه درم اند
 لیکن در سراسر افع کلی یکند **درم** استون سه درم
 ضعیف است خداوند پادشاه اسودادیه اسوداد
 و سیاهی سر را نگاه دارد و پیر سفید شود و پیر کالی
 درم پیر کالی از هر یک درم سنبل استون نه درم
 چندم شیط است درم بجا که دو درم استون نکند
 فلفل از هر یک درم با تخمین برشته شربتی چهار درم
 شاهزاده خداوند از کافور و عصاره اسوداد
درم

درم

سه درم صیف است پیر از سنبل شاهزاده از هر یک
 استون رومی ربع و نیم بکوبند و کشش را کوفته اوده
 مذکور اصل نموده برشته شربتی چهار درم
 سنبل شاهزاده از هر یک نیم فرو کند و یکای استون
 درم و نیم چینی دو درم چوب کبر کند و کشش برشته
 و با پست درم طنج عناب بپزند و بعضی دیگر طنج از
 یکای و پیر و الله و شاهزاده از هر یک یک فرو کند و نیم
 بر وزن کافور بکشد و کشش برشته شربتی چهار درم
 تا چندم **درم** و در جوارشات سه درم
 سونل سه درم سه درم صیف است مقوی معده و قوی
 بکشد و باد و شکم سونل رسیده که طبل پاره کند

درم و درم غل یا شرب است بکشد و بپزند
 بکوبند و بپشت زنده و سانی کنند و بار طنج مسل بپزند
 انگاه از تخمیل و درم چینی و درم فلفل از هر یک درم
 رنجان از هر یک درم درم صطکی چند درم قویاوه درم
 تریدی درم بکوبند و در آن میان ریزند و در میان
 تا بهم استیخته شود انگاه فرو گیرند و در میان آتش بپزند
 تا بریان شود انگاه چهار درم از آن با یک درم سونل نیم
 فلفل نیم درم زنجبیل بکوبند و بپزند و شربتی از آن
 یک درم باشد و شربتی قوی و در میان معده رسیده
 بود بوده از منی ریزه که فانی فطراسا لیون زنجبیل فلفل
 هر یک درم و نیم سونل بریان کرده چند درم سونل
درم

برک سداب هر یک درم بکوبند و غلای اند هر یک
 است درم شبنم درم درم درم درم درم درم درم
 بیالاند و بپزند و در آن میان ریزند و در میان
 بپختن است **درم** شربان سه درم صیف است
 بر دوت معده و کبد را معیند و قوی بکشد و طنج
 نرم کند شیط زنجبیل فلفل و در فلفل فلفل فلفل فلفل
 فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل فلفل
 از آن به سونل هر یک درم استون تریدی
 و از زده درم سونل و درم فلفل فلفل فلفل فلفل
 بکوبند و برشته شربتی بپختن **درم** طباشیر کلینک
 نیم درم هر یک درم طباشیر کبر از هر یک درم

نشسته در دم بگوید تا پنجین بخون سازند
 در شرابهای سهل و در دگر در صفا
 حیات صف و پیر سفید بود و لکین طبعش لطیف
 کلسر تازه چارمین و در قند و ان فرحیت
 کوزه کند و ده من آب گرم بر سر آن دریند و بکوشانند
 تا طعم دوی کل آب رد و پس صافی کنند و هر یک من
 دو من قند چاشنی دهند بقوام آرد و اگر بعد از آنکه صاف
 کنند چهار من و یک درق کل در آب اندازند و بکوشند
 و صافی کنند پس بقوام آرد انداخته شراب و در دگر کوبند
 و سه سال نمانده او پیش بود **نصف سهل**
 ضعیف است صف وادی و معال و دات الصد

و در آن روز

و دات الحسب را معذب بود و طبعش لطیف و در او آب
 کند نصف تازه لکین در چهار من آب بکوشند و صاف
 کنند و هر یک من را دو من قند چاشنی دهند و بقوام
 آرد **نصف سهل** یک لکین و نیم من از لکین
 شیره قند بر سر کنند و در آفتاب نهند **نصف سهل**
 سهل حیاتی است بکشد آب از شرش و سرین از هر یک
 یکین تر بپزند و شیده نیم کوفته دو دقیقه بر دگر آرد و
 بندد و در آب نماند و بکوشند تا آب طعم تر
 بکشد پس حقه را با لکند و قند رند و پیر و نماند و بکوشند
 شکر را بکشد و کفک بردارند و بپزند و صاف کنند
 بندد و در دم بخواند و شراب بکشد و جانند تا حقه

تقی کرد و شرابی از کوفته تا دو دقیقه **الوسی**
 صد و عذاب اگر کافی و اندیزدن کرده سی عدد و خورما
 هندی پاک کرده است او نیمه غش شکست و او نیمه
 ترید سفید تر شیده نیم کوفته دو دقیقه ترید را جدا
 در حقه بندد و در پنجین آب صافی بپزند تا دو پیر بود
 و بکشد و جانند و کفک بکشد و شکر از لکین نیم من
 شکر را بکشد و کفک بردارند و بپزند و صاف کنند
 در زعفران و روی کدو آرد و بکشد و **نصف سهل**
 سهل صفت سه سال طعم کند بکشد و ترید سفید
 نیم کوفته صد و درم و شیشه کدو آب صافی بر سر آن
 کند و بکشد و کفک بالا آید و بپزند تا سه روز

و در آن

در آب نهند و بپزند و یک باره آب تازه کند و بکشد
 و بکشد و در آفتاب نهند و پنجین آب تازه کند تا در آرد
 نماند پس کلین شکر برین آب نهند و بقوام آرد و شربت
 دو دقیقه تا سه دقیقه و اگر سفت نیار نهند بوقت صاف
 صواب باشد و اگر بدل آن با دیان کند بهتر باشد
 و اگر با نریدیت درم زنجبیل نیم کوفته یا کند سه سال
 کند **نصف سهل** ضعیف است صف وادی
 و پیر و کدو صلب سود دارد و طبع گرم کند بکشد و شراب
 که نه من از لکین صاف صفت یکین شراب بر سر
 نرم کند و لکین دردی کند تا بکشد و بکشد و بکشد
 پنج مسکلی از خورما پنج هندی سهیل کلسر صبر عاریفو

از هر یک دو درم ششین روزی هفت درم زعفران درم
همه نیم کوزه و در هر روز درین شراب یکین بکنند
و جوشی چند بدهند بسیار و هر روز بکنند با صبر و
هفت روز در افتاب بپزند و هر روز آن صبر را
بجینند و در آن شراب بپزند و در وقت صبح
پیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند
شراب کوته ماندگی شکر **بهر درم سه درم**
خداوند سر نه کم راس و دارد و سینه را نرم کند
بکریه نفث تازه و اقیانوس و بعضی بپزی بپزند و کل او
لحمی دور کنند و بکریه نفث و در وقت که کوته بپزند
بر آن کنند و بپزند چنانکه شکر را در افتاب بپزند
بپزند

بپزند و در هر روز درین شراب یکین بکنند
و جوشی چند بدهند بسیار و هر روز بکنند با صبر و
هفت روز در افتاب بپزند و هر روز آن صبر را
بجینند و در آن شراب بپزند و در وقت صبح
پیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند
شراب کوته ماندگی شکر **بهر درم سه درم**
خداوند سر نه کم راس و دارد و سینه را نرم کند
بکریه نفث تازه و اقیانوس و بعضی بپزی بپزند و کل او
لحمی دور کنند و بکریه نفث و در وقت که کوته بپزند
بر آن کنند و بپزند چنانکه شکر را در افتاب بپزند
بپزند

بپزند و در هر روز درین شراب یکین بکنند
و جوشی چند بدهند بسیار و هر روز بکنند با صبر و
هفت روز در افتاب بپزند و هر روز آن صبر را
بجینند و در آن شراب بپزند و در وقت صبح
پیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند
شراب کوته ماندگی شکر **بهر درم سه درم**
خداوند سر نه کم راس و دارد و سینه را نرم کند
بکریه نفث تازه و اقیانوس و بعضی بپزی بپزند و کل او
لحمی دور کنند و بکریه نفث و در وقت که کوته بپزند
بر آن کنند و بپزند چنانکه شکر را در افتاب بپزند
بپزند

بپزند و در هر روز درین شراب یکین بکنند
و جوشی چند بدهند بسیار و هر روز بکنند با صبر و
هفت روز در افتاب بپزند و هر روز آن صبر را
بجینند و در آن شراب بپزند و در وقت صبح
پیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند
شراب کوته ماندگی شکر **بهر درم سه درم**
خداوند سر نه کم راس و دارد و سینه را نرم کند
بکریه نفث تازه و اقیانوس و بعضی بپزی بپزند و کل او
لحمی دور کنند و بکریه نفث و در وقت که کوته بپزند
بر آن کنند و بپزند چنانکه شکر را در افتاب بپزند
بپزند

او اندر پشت و کمر گاه و در دسرسین و حوالی آن باشد
و در ای ششخصی شایف خرد و بزرگ سواقی آن باشد
و سواقی شایف آنست که احوار او خفته باشد
سپاه و دکت آینه معجون سنا و بزمین و بزمین که
برشش کند از دندان قوتم آهشی بقدر هر سه و در احوال
آینه بقدر سه انگشت شایف بنده باید که در دهان
که اندر شایف آبکار و از هیچ گونه است یکی داده
خشک است و آن که قطعی باشد چون بوره و نکست
سدا ب خشک برک بودید که گاهی خشک و ریزه
و تخم مغل و سقینا و سرکین و سوسن و صابون و گلاب
و در سوسن است که از اهل باید کرد چون کینج و عا یا سیر

دلی

و اشق و ملت مجوم و رطوبت است که سخت دارد و یا
باین کند پس بر ششند چون آب گاه و آب گاه و طبع
و آب تر و دانه گاه و لعاب نیم گاه و در غیر این
چهار دم جبر است که همه دارد و بدان بر ششند چون
بقوام آورده و در پنجین نیم دارد و است که از آنکه
و عمل کرده و گیرند و از آنکه در شکل او اندازد شایف بر ششند
چون مایون و زعفران و آن قوتم و زیتون
آن که در آنکه هر را بهیو بنده اند و از رقت و اصل کند
پس چون خواهد که شایف بسازد و در وای که گاهی
باید که سخت و بر مدتی که باید تر کند یا با کینج یا عا یا سیر
یا چنین بر ششند و اگر صغیر باشد از اصل کند و اگر

باشد صغیر از آن و اصل کند و شایف به بند و مایون
و این را اگر خواهند که بر ششند ریزه که شایف
بنده و گاهی تر باشد یا با اندازد شایف و لک
آن بر ششند و بکار و از آنکه رطوبت از دهان
از شایف مسهل و قوتم بکشد و بنده تر نه
گاه و شایف و صابون و سقینا و سوسن و صابون
سپاه بوره از سنی نکست هندی تخم مغل و کینج
و شایف عا یا سیر و راج و عا یا سیر و در دهان
بوره و شایف هر یک و در دم بکشد و بکینج
و در وای عا یا سیر و در وقت سبیلی
که تقیر کند بکار و از آنکه بنشین و بکینج بوره از سنی

میلون

بون و سنی نکست هر یک یک دم بکینج و بکینج
که قوتم طبعی و صغیر بود و کینج مغل بکینج
صل سبی دی بکینج و بکینج بر ششند
و در وای عا یا سیر و در وای عا یا سیر
باشد لیکن فعل عا یا سیر تر باشد و از آنکه بکینج
و عا یا سیر و بکینج و بکینج و بکینج
خشک باشد و یا باقی باشد که او را بدان سبب
و در وای سبب سبب و در وای سبب سبب
عشایان و صفت سبب دارد و خوردن بهر مدینه
که اعیان و اعیان و ثعل را دفع بکینج باید و در
از وادی سبب سبب شود و از اعا جت بکینج شود

بنه که کاوه این چهره را یکی از پسران خود برین موم زین
 کشید و طه کند استخوان تمام حاصل آید و از کتک
 استغذی و اگر کرده هرگاه که خداوند تبارک و تعالی
 باشد یا اندرون شکم را پس با پند بدان حسب طبع با
 گرفته شود و روشن نازده باب هم کم بر بند و بسیاری
 از آن به سستی انداخت و شکم و جلد و بی او باشد که
 تا طبع کت و شود و حاصل آن تمام در او دیده می شود
 اسرار طایفه بعضی که آن حصص با پهلای غم و در است که از
 خوردن مسکلات طبع است ایشان نفوت و استیلا
 علی بعضی از وی دیگر است که در آنکه بطلان و استیلا
 شکم رزم که و اندر به طحال و شش و مجامع که عادت
 ندارد.

بخورن سهیل کرده باشند مناسب بود **در** سر کف
 نقل مکتب این بهار است که یک کشت ترش که آن با قوی
 سحر است نیم کوزه منقش شده و در او کرده و در کت
 سهیل را انداخت و یکین شتر نازده بروی و نیزه انداخته
 که بدو انگشت بر آید مالای ترش بعد از آن بر نه تا
 تا می شیر خورد پس روشن کاوه نقل کنند از ایشانند
 و از او در خورده باشد و اگر برین را آن نهاد و کت سهیل
 منقش نماید و اگر بر سر سینه انداخته شود و بیماری و اگر
 باین امور که منقش کند غنیمت و دفع نماید و چون
 که سهیل منقش کرده و خورده را بر او انداخته و موضع منقش
 باب هر که منقش و این را اسرار منقش علی کت است

اطفال و شش و مکرک مناسب باشد **در** سلویه
 که چون بر سینه انداخته و در او را بر ناف نهاد کنند
 اسهال را اگر مانده باشند بول را بر پنج کالی معصومه
 اعمار از هر یک یک شش خال خرب سفید مردار سنگ
 هر یک چهار حال می بر چندم روشن زیت ده دوم
 موم چندم سوم را در روشن زیت بکشد و باقی او
 بدان مخلوط سازند و کاغذی را باین نهاد و در ده ساخته
 بر موضع مطلوب بپزند و سهیل را آن طایفه بود
 که چون در دست بکشد سهیل کند و چون از دست بردارد
 سهیل با یک صفت آن نیست که آنرا حکما می کنند
 انهارا چون باشد آخر کرده و آن علی لطیف است در جوش

۱۳۲
 منقل ان طفل را بشکافند و در وی هلیه کالی بزرگ باشد
 چهل روز گذارند پس بر آید و بچشند چنان بار دوم
 در طفل دیگر کنند و از بول آن طفل بعد از آن بار سوم
 در طفل دیگر کنند و طفل چنان در بول باشد و بجای
 که شکافه باشند بر بالای آن مینه بگذارند و هر بار که بار
 بکشند و شکافه چند چون او می زاید است که در چنان
 بود که از وی سهیل خورده باشد و چون خواهم که باشد
 هلیه زرد از دست بکشد و در شش و جرب است
 و این نقل است از کتاب شریعت القلوب **در** کت
 اندر ساختن با الجین که بغدادی از او میگوید که
 بتنه شتر نازده و انداخته سنگین بچشند و خوب بپزند

شغال مویر منقی ده درم انچه غنچه ده دانه پوست بخت
 شغال سبستان تنی دانه بخت ساند و صاف نماید
 انکین ده شغال اضافه نموده سه روز بنشیند روزی
 بدین جوش نده هشتین رومی سفید خنقی هر یک چهارم
 اضافه نماید روزی نیم و ششم زیاده کند را بچه در چهارم
 رماه کرده اگر کسی شغال و قطره یون دقتی است و خود
 و خنقی هر یک درم بعد از نفع سهیل نفع انچه سبب شد به
 و اگر نفع نیافته باشد سهیل نفع باز نفع نکند و هر تا آنکه
 نفع یابد زیرا که ایام را دقتی است و در دادن سهیل است
 بواسطه آنکه نفع نفع است و اگر سهیل داد و پاک شد
 پس باز نفع نکند و هر روز زیاده کند بر آن روزها

نفع

شغال و انچه شغال سبب الطیب است اما نفع باید بعد از
 نفع سهیل و هر دانه انچه در شغال و صفت امر است و
 باید کرد که بداند طیب است و از هضم بهم رسیده
 و بکسب خنق شده پس متهای خنق شده و با اسطر
 خنق شد پس هر روز بنشیند و درم شاهره کا و یا
 بالکدر و باه رنگ تخم خامی تخم صابون از هر یک درم
 غنچه سبب سبستان تنی دانه خوابی ده دانه انچه غنچه
 ده دانه مویر منقی ده درم نر هندی ده درم زرشک
 بنزدیم و انچه را ده دانه اولی سیاه ده دانه بخت نند
 و صاف نماید و شش ماهه شربت بنفشه با کاه و زبانه
 هر یک شغال بنشیند و غذا ازیره باج دهند و بعد از سه روز

جو صیات بسیار نافع است و بعد از نفع و سودا سهیل
 از شش مبریات با مبریات آن صبر و دهند و بعد از آنکه
 نیم رشت یا شربت نام سهیل به هر اگر نقای تمام قائل شود
 باشد یک روز صفت و هر و بعد از آن باز در دادن متعجب
 شوند و اسلام صد معدن جوهر و الا بهای سنت دهرار
 در بای و کر ارجی ارج نیایش شاهره خنق نبرد و با کاه
 بخاری و دهند و این ضوابط اخلاط را پسند که در مادی
 سیمین و توانی شهر سابقه سمنان سوده فاطر
 این و انشوران فارغبال این علم را نالیفان و
 وضعت نکتة است بهنگامی که نیک و کار و انوار
 و خنق کین کین کدر سخن چون حنظل بر آن ناکار و معنی

افتون در گمان بسته هشتین هر یک چهار شغال جده
 هر یک شغال اضافه نماید و بعد از نفع سهیل و هر سودا
 بچند روز دفع کند هر چه نفع یافت انچه که بود آن
 در باقی اقران زیاده میکند نفع نیاید البته و سودا
 سهیل نه هر بواسطه آنکه انچه لطیف است بر طرف
 و انچه کثیف باشد باقی باید پس نفع را در دفع کرد
 آن شکل است و حکمای ما تقدم سودا را با بخت شکر کرده اند
 که هر چه میرسد صیان جدا میکند و آن قسم سودای که
 از بطن خنق شده باشد بنفش خود خنق شده در انجا
 جو صیات نهند و اگر کاه شود انچه غنچه نندی
 و با عام نفع و سودای که خنق از صف باشد در نفع

نفع

بسم الله الرحمن الرحيم
 شجر ذرعه
 در زمان
 حیدر

اَب ت ت ج ج ح د د ر ر س س ش
 ص ص ط ط ع ع ف ق ک ل م ن و ه لا
 لا ر ح

اَب ت ت ج ج ح د د ر ر س س ش
 ص ص ط ط ع ع ف ق ک ل م ن و ه لا
 لا ر ح

چون بصیبت بطبیعت و نوار بود نسویدان و درین
 اوراق اتفاق افتاد منت تمام شد اسم العلاج
 بخت بر فردا روز را چشم داشت العلون و الاغفار
 صلی الله علیه و آله و سلم
 ماه صفر کتاب الرزق اصنفه علیها الطاهر علیها
 شهر

در کتابت و تصحیف
 این کتاب در روز
 جمعه شانزدهم ماه
 صفر سنه ۱۲۰۴
 بنویسید



